



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائویست)

افغانستان

جریده « شعله جاوید » ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائویست) افغانستان است که عمدتاً در خدمت تدارک برپائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق) قرار دارد. (اساسنامه حزب ...)

(اکتبر ۲۰۰۵)

میزان - عقرب ۱۳۸۴

دوره سوم

شمار نهم



پس از چهار سال تجاوزگری واشغال رسوائی انتخابات پارلمانی یا مضحکه آخرین مرحله شکلدهی رژیم پوشالی

انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده، به مثابه آخرین مرحله توافقنامه بن به روز ۲۷ سنبله (۱۸ سپتامبر) برگزار گردید. قرار بود نتایج این انتخابات تقریباً همزمان با چهارمین سالروز آغاز حمله قوتهای مهاجم امپریالیستی امریکا و متحدین انگلیسی اش بر افغانستان، که در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱ صورت گرفت، اعلام گردد.

بدین وسیله خائنین ملی و اربابان امپریالیست شان میخواستند تجلیل باشکوهی از این بلغار اشغالگرانه به عمل آورند. اما برعکس این انتخابات و نتایجش، رسوائی سیاسی مدهشی برای اشغالگران امپریالیست و مرتجعین دست نشانده شان بار آورد و آخرین مرحله شکلدهی رژیم پوشالی را به یک مضحکه مبدل کرد.

درگردهم آئی خائنین ملی در بن، بنابه صواب دید امپریالیست های امریکائی و اروپائی، توافقنامه ای به امضار رسیده بود که مطابق به آن شکلدهی رژیم دست نشانده باید دو و نیم سال قبل (هجده ماه بعد از رویکار آمدن حامد کرزی این شاه شجاع سوم یاببرک کاردمل دوم) تکمیل میگردد ...

بقیه در صفحه : ۲

حوزه رای گیری و سالون انتخابات بادونفر

- مرگ بر انتخابات امپریالیستی - ارتجاعی در صفحه : ۹
- تزه های تسلیم طلبانه پارلماناریستی در صفحه : ۱۰
- مصاحبه نشریه حقیقت با سخنگوی حزب کمونیست (مائویست) افغانستان در صفحه : ۱۹
- دموکرات نمای مدرنیزم اسلامی در صفحه : ۲۵

پس از چهار سال تجاوزگری واشغال رسوائی انتخابات پارلمانی یا مضحکه آخرین مرحله شکلدهی رژیم پوشالی

قرار بود تا آن وقت رژیم دست نشانده، هر سه قوه دولتی یعنی قوه مجریه، قوه قضائیه و قوه مقننه اش را تکمیل نماید، دارای یک قانون اساسی به اصطلاح تصویب شده باشد، یک رئیس جمهور به اصطلاح انتخابی داشته باشد و قوای مسلحش (اردو و پولیس) تکمیل شده باشد.

انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده، به عنوان آخرین مرحله شکلدهی رژیم تعیین شده بود که اینک با تاخیر تقریباً دو نیم ساله بر گزار گردید. این انتخابات در حالی دائر گردید که قوای مسلح رژیم پوشالی صرفاً در حد یک سوم مجموع نیروهای تعیین شده، ایجاد گردیده است، یعنی از صد و پنجاه هزار نیروی اردو و پولیس که قرار بود برای رژیم بوجود بیاید فعلاً فقط یک نیروی پنجاه هزار نفری بوجود آمده است. جنگسالاران محلی هنوز به پیمانہ وسیعی در اطراف و اکناف کشور قدرتمند هستند و حکومت به اصطلاح مرکزی در اکثر نقاط اطراف کشور قدرت چندانی ندارد. یکی از تبارزات روشن این بی قدرتی یا کم قدرتی "حکومت مرکزی" این است که این حکومت امسال نیز قادر نگردد به جمع آوری مالیات زمین، که سنتاً یکی از منابع مهم عائداتی حکومت محسوب میگردد، بپردازد. صرف نظر از مسائل دیگر، همین دو نکته میتواند این مطلب را به خوبی برساند که برگزاری انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده به هیچ وجهی به مفهوم این نیست که رژیم دیگر به استحکام لازمه دست یافته و میتواند به عنوان یک دولت واقعی عمل کرده داشته باشد. برعکس این انتخابات و نتایج حاصله از آن خود به شدت عدم استحکام رژیم را بر ملا کرده، دامن زده و بیشتر از پیش عمق و گسترش خواهد بخشید.

مقامات خود رژیم و حامیان امپریالیستی خارجی شان اذعان کرده اند که میزان شرکت مردم در این انتخابات نسبت به انتخابات ریاست جمهوری رژیم شدیداً اندک بوده است. میگویند که مجموعاً در حدود پنجاه فیصد (۵۰%) افراد دارای کارت رای دهی در این انتخابات شرکت کرده اند؛ در حالیکه خود، میزان شرکت در کابل راسی و شش فیصد در ننگر هارسی و پنج فیصد (۳۵%) بر آورد کرده اند. حتی اگر میزان پنجاه فیصد را بپذیریم، مجموع کاندیداهای "موفق" صرفاً با پانزده درصد مجموع آراء به پارلمان میروند. طور میانگین ده فیصد مجموع آراء باطله و غیر قانونی اعلام گردیده است. طبق آخرین نتایج اعلام شده غیر قطعی، کاندیداهای "انتخاب شده" طور اوسط یک سوم مجموع آراء به اصطلاح قانونی را که چهل و پنج فیصد مجموع آراء میشود به خود اختصاص داده اند، یعنی مجموعاً پانزده فیصد (۱۵%) آراء را. این محاسبه فقط در صورتی واقعا صحت داشته و واقعی خواهد بود که تقابلی در کار نبوده باشد.

اما واقعیت تقابل در انتخابات راده فیصد آراء باطله، عزل شدن پنجاه نفر از کارکنان انتخابات، قرنطینه شدن تقریباً صد صندوق رای دهی که در حدود شصت صندوق آن صرفاً به ولسوالی پغمان کابل یعنی مرکز قدرت عبدالرسول سیاف تعلق دارد، تسلیم دهی پنجهزار شکایت از طرف کاندیداهای که نا موفق اعلام گردیده اند به کمیسیون انتخابات و برگزاری ده ها تظاهرات توسط این کاندیداهای در کابل و چندین ولایت دیگر و تقاضا برای شمارش مجدد آراء، به صراحت نشان می دهند که میزان تقلبات آنچنان وسیع و گسترده بوده است که می

توان حد اقل نصف آراء ریخته شده به صندوق های رای گیری را متقلبانه محاسبه نمود. به این ترتیب برای "وکلا"ئی که به پارلمان راه خواهند یافت صرفاً هفت و نیم فیصد مجموع آراء باقی میماند. مجموع آراء شصت و پنج زنی که بصورت فرمایشی به پارلمان رژیم راه خواهند یافت تا آرایش به اصطلاح دموکراتیک پارلمان پوشالی را سرخاب و سفیداب بیشتری فراهم نمایند، به هیچ صورتی نمیتواند و نیم فیصد مجموع آراء را در برگیرد. لذا میتوان به صراحت گفت که مجموع آراء واقعی بدست آمده توسط مجموع اعضای پارلمان آینده رژیم، کمتر از ده فیصد مجموع آراء خواهد بود.

تقلبات به گونه ها و اشکال مختلف صورت گرفته است. در مناطق پشتون نشین جنوب و جنوب شرق کشور یعنی ولایات هلمند، قندهار، ارزگان، زابل، پکتیکا، خوست، پکتیا، ننگرهار، لغمان، کنر ها و مناطق پشتون نشین ولایات کاپیسا، وردک، غزنی و لوگر، میزان شرکت مردم در انتخابات، حتی در مقایسه با میزان شرکت مردم در شهر کابل، فوق العاده کم و ناچیز بوده است. در اکثر ساحات دور دست این مناطق اصلاً مراکز رای گیری دائر شده نتوانست. میزان شرکت زنان این مناطق در انتخابات رامیتوان یک میزان غیر قابل محاسبه بر آورد کرد. بهمین جهت اکثر اخود کارکنان انتخابات، گاهی به تنهایی و گاهی در همدستی با "دوستان" خارجی شان صندوق های رای گیری را بر نموده و به مراکز جمع آوری صندوق ها انتقال میدادند. اما علیرغم این "تدبیر" اگر باز هم در محاسبات کم می آوردند، حتی بدون موجودیت آراء تقلبی، "کمبودات" را تکمیل میکردند. در بعضی از ساحات این مناطق مجموع کارتهای انتخاباتی محاسبه شده بیشتر از نفوس آن ساحات بوده

چند گزارش از جریان انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی

**گزارشات ارسالی گزارشگران شعله جاوید از کابل و سه ولایت دیگر کشوریه
عنوان مشت نمونه خروار درج میگردد . با مطالعه آنها می توان تصویر روشنی از
کل پروسه انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده بدست آورد .**

گزارش از کابل

... کسانی مثل محمد محقق، محمد یونس قانونی، سید مصطفی کاظمی، عبدالرسول سیاف و همقماشان دیگرشان بودند. درست است که کسان زیادی خود را کاندید نموده بودند و در ویدئو شهر پر از عکس های گوناگون و پوسترهای مختلف النوع بود. اما صحنه آرایان اصلی این نمایش کسانی مثل محمد محقق، محمد یونس قانونی، سید مصطفی کاظمی، عبدالرسول سیاف و همقماشان دیگرشان بودند.

احمدشاه مسعود و عبدالعلی مزاری از جمله معدوم شدگان اند (! گلبندین حکمتیار در بیرون از میدان بازی کنونی قرار دارد) ؟) برهان الدین ربانی به بدخشان رفته تا با جمع آوری آراء قومی به پارلمان راه یابد (!) عبدالکریم خلیلی معاونیت دوم ریاست جمهوری رژیم را نسبت به وکالت در پارلمان برای قدرت خودش و حفظ کاروبار حاجی نبی برادرش مفیدتر یافته است (!) محمدقسیم فهیم وزیر دفاع قبلی رژیم رتبه اعزازی مارشالی فتح کابل را که بعد از رتبه "مارشال شاه ولی خان غازی فاتح کابل" دومین منصب اعزازی مارشالی در افغانستان است "امانت بزرگ" مردم میدان و برای حفاظت از بلند منزل ها و تجارت خانه هایش کافی و وفای می شمارد (!) و با الاخره عبدالرشید دوستم رتبه ستر جنرالی و منصب ستر در استیز (فرمانده عمومی) قوای مسلح جمهوری اسلامی افغانستان را در اختیار دارد و همین رتبه و منصب برای حفظ اقتدارش در سه ولایت جوزجان، سرپل و فاریاب کافی است (!!) "انصاف" تقاضا نمی کرد که چهره های دیگری از جنایتکاران جنگی سالهای دهه هفتاد در کابل مثل

است. مثلا کارت های انتخاباتی محاسبه شده برای ولسوالی اجرستان، تقریبا پنج هزار نسبت به مجموع نفوس این ولسوالی بیشتر بوده است.

در دو ولسوالی از ولسوالی های دایکندی (ولسوالی های کجران و گیزاب) اصلا انتخابات برگزار شده نتوانست اکثر باشندگان این دو ولسوالی پشتون هستند. این دو ولسوالی را مقامات رژیم بعثت واقع بودن در مجاورت ارزگان ناامن تشخیص داده و اصلاح رتت نکردند نیروهای پولیس شان را به آنجا اعزام نمایند.

علاوتا تهدید، خرید رای از طریق پول و ترتیب دادن مهمانی های مجلل و رشوه دهی به ملاهای مساجد و تکیه خانه ها نیز عام بوده و در همه نقاط کشور، به شمول مرکز کشور یعنی شهر کابل، بدون هیچ پرده پوشی، رواج داشته است.

رسوائی آفرین تر و افتضاح آورتر از همه، چهره های منفور و جنایتکاری اند که به عنوان برندگان ممتاز این بازی فریبنده اعلام گردیده اند. سید محمد گلابزوی سابق وزیر داخله رژیم دست نشانده "شوروی" و علمی فرمانده نظامی آن رژیم در قندهار، یونس قانونی مغز متفکر "شورای نظار"، عبدالرسول سیاف معروف، برهان الدین ربانی، محمد محقق، کاظمی و اکبری از جمله جنایتکاران جنگی دهه هفتاد، ملا سلام راکتی و... از جمله طالبان. رویونیست های مزدور "شوروی"، جنایتکاران جهادی و جانیان طالبی، در کنار هم و یکجا با هم در یک پارلمان، برای آینده افغانستان قانون سازی خواهند کرد. سه اقنوم خبیثه در وجود یک "شیطان" خبیث.

تعجب آور نیست که جریان انتخابات رسوائی اشغالگران و دست نشانندگان شان را نشان داد و اعلام نتایج آن، رسوائی شان را تا سطح افتضاح "ارتقا" داد.

این انتخابات بروشنی و صراحت نشان داد که اکثریت قاطعی از مردمان افغانستان، با بازیهای فریبنده اشغالگران و دست نشانندگان شان فریب نمی خوردند و آمادگی برای رزمیدن علیه آنها را فریاد می کشند. باید قاطعانه جنبید و توده هارا در میدان رزم علیه دشمنان شان برای مصاف صفبندی نمود. <

عبدالرسول سیاف، محمد یونس قانونی و سید مصطفی کاظمی در بیرون از دایره قدرت پوشالی باقی بمانند. برای آنها چوکی های پارلمان اختصاص داده شد. البته محمد محقق شخصا بصورت مستقیم در جنگهای دهه هفتاد کابل سهم نداشت. ولی او مزاری و همشهری "بابه" است و ادعای جانشینی اش را دارد. حزب او "افتخار" شرکت در آن جنگها داشت و خودش نیز به عنوان یکی از رهبران حزب باید به نحوی در فرماندهی جنگ های مذکور سهم داشته باشد. از همه مهم تر اینکه عین "خدمات مزاری" در کابل را او در مزار "باکمال صداقت" انجام داد. بناءً باید از امتیازات مربوطه برخوردار گردد و در پهلوی سیاف و یونس قانونی و مصطفی کاظمی و همچنان ربانی در پارلمان بنشینند و همه با هم و یکجا با نمایندگان دوستم و خود دوستم به ریش هزاره ها و پشتون ها و تاجک ها و ازبک ها و سایر مردمان افغانستان بخندند و احمدشاه مسعود را بنام قهرمان ملی افغانستان و عبدالعلی مزاری را به عنوان بابیه هزاره به خورد مردم بدهند.

درین میان صرفا رمضان بشر دوست وزیر پلان قبلی رژیم به عنوان یک "غیر جنگ سالار" جایی برای خودش در میان کاندیدا های ردیف اول کابل باز نمود. عامل اصلی این وضعیت، مخالفت خوانی های "بشر دوست" علیه کرزی، فساد اداری و موسسات غیر دولتی (NGOs) و از آن مهم تر پیوندش با یکی از جناح های حاکمه امپریالیزم فرانسه است که باید برای نمایندگی از منافع "دوستان" فرانسوی جا و موقعیتی در حاکمیت پوشالی داشته باشد. کمپاین انتخاباتی شدیدی در کابل جریان

یافت که در مقایسه با آن، کمپایی که رژیم کودتای هفت ثور برای بالا نمودن بیرق "جمهوری دموکراتیک افغانستان" در سال ۱۳۵۷ براه انداخته بود رنگ باخت (!) گفته میشد که در آن کمپاین چند هزار پرچم دولتی و حزبی، پوستر هاویلاکارت های تبلیغاتی و عکس نور محمد تره کی سرکها و در دیوار شهر را "مزین" کرده بود. مزدوران سوسیال امپریالیزم شوروی در آن وقت ادعا کردند که بعد از برافراشته شدن درفش کاوه آهنگر در آریانی باستان، بیرق آنها دو مین بیرق مردمی است که در این سر زمین برافراشته میشود. ماهیت و "برکات" آن بیرق راهمه دیدیم و از "مزایا" اش بقدر کافی برخوردار شدیم. اگر آنها خود به تنهایی نمی توانستند مار ازین برکات و مزایا کافی بهره مند سازند، ارباب سوسیال امپریالیست شان با اعزام "قوای دوست" به سرزمین "کاوه آهنگر" به نحو عمیق تر و وسیع تر ما را بهره مند ساخت (!)

"برکات" و "مزایای" کمپاین کنونی پیشاپیش معلوم و آشکار است؛ کشور اشغال شده، رژیم دست نشانده، ارتجاعی، دزد، قاچاقبر و سرپایا فسادباییکاری و فقر و تهیدستی مردم فزاینده مردم. گفته میشود که در کمپاین انتخاباتی کنونی یعنی در تبلیغات برای دموکراسی نمایشی در "جمهوری اسلامی افغانستان"، در و دیوار شهر کابل را بیشتر از ده میلیون عکس و پوستر تبلیغاتی پوشاندند. در روز انتخابات و روزهای قبل از آن پلوخوری های بیشماری براه افتاد. مساجد و تکیه خانه هانیز از "فیوضات" دموکراسی اسلامی (!) بی بهره نماندند. گفته میشود که سید مصطفی کاظمی در جریان کمپاین تبلیغاتی انتخاباتی اش میلیون ها افغانی به مساجد و تکیه خانه های شیعیان شهر کابل کمک نموده است. در مورد محمد محقق گفته میشود که آنچنان "بی تول" پول مصرف کرده که نه تنها تمام نقدینه هایش را به مصرف رسانده است بلکه بیشتر از موهای سرش قرضدار نیز شده است. معلوم نیست که آیا "ایشان" از اشرف رمضان ترور شده در مزار نیز قرضدار بوده اند یا خیر؟ گفته می شود که محمد محقق آنچنان به پریشانی حواس مبتلا شده است که افراد بار بار از وی پول طلب میکنند و وی پرداخت می نماید و مدام فراموش میکنند که به چه کسی پول داده است

و به چه کسی نداده است. البته این پریشانی حواس، موقتی و گذرا خواهد بود، چون بخوبی میدانند بعدها چگونه این پولهای مصرف شده را دوباره نقد کند.

بیرو بار محمد محقق و سید مصطفی کاظمی در دشت برچی و ده قابل و قلعه شهاده و کارته سخی و غیره مناطق هزاره نشین و شیعه نشین شهر کابل بود. بیرو بار سیاف در شاه شهید و کارته نو پوغمان و ده سبز و خورد کابل و سائر مناطق پشتون نشین شهر کابل و ولایت بیرو بار یونس قانونی نیز در خیرخانه و شمالی یعنی مناطق تاجک نشین شهر و ولایت در واقع همین صیفندی ارتجاعی ملیتی و مذهبی، محرک اصلی کمپاین تبلیغات انتخاباتی این افراد بود. حتی در میان هزاره ها و شیعیان نیز صیفندی میان محقق و کاظمی عمدتاً بر مبنای تفکیک قومی میان هزاره ها و سیدها شکل گرفته بود. در واقع همین محرکات بود که در پهلوی زور گوئی ها، پلویادک ها، خرید و فروش مساجد و تکیه خانه ها توانست تعدادی رابه سوی صندوق های رای گیری بکشاند. در پوغمان نه تنها پولهای فراوان سیاف در مهمانی ها و برای خرید افراد مثل ریگ بادمی شد، بلکه مساجد نیز در جریان کمپاین تبلیغاتی شان بی بهره نماندند. صد ها پاچه بر زده جهادی بسیج شده بودند که از راه تشویق و در واقع از راه تخویف و تهدید مردم را وادار به رای دهی برای "استاد" نمایند. گفته میشود که در روز انتخابات در پوغمان، همین افراد بالای صندوق های رای استاده بودند تا مطمئن شوند که افراد شرکت کننده در انتخابات حتماً برای سیاف رای میدهند.

علیرغم تمامی مسائل بر شمرده فوق، میزان شرکت شهریان کابل در انتخابات آنچنان اندک بود که خود مقامات رژیم دست نشانده و بطور مشخص کمسیون نظارت بر انتخابات آنرا یک افتضاح خواندند. آنها بعد از انتخابات اعلام کردند که صرفاً سی و شش فیصد اهالی شهر کابل، در این انتخابات سهم گرفته اند. اما واقعیت این انتخابات بصورت روشن و واضح نشان میدهد که این رقم نیز مبالغه ای بیش نیست. نفوس شهر کابل را چهار میلیون تخمین میزنند. ازین قرار باید دو میلیون نفر رای دهنده در این شهر وجود داشته باشد. سی و شش فیصد این تعداد بیشتر از هفتصد

هزار نفر میشود و برای این تعداد برای پر کردن تقریباً یک هزار صندوق رایگیری کافی است. در چنین صورتی باید تمامی مراکز رای گیری پر جمع و جوش و بارونق می بود. اما چنین نبود. ساعت شش صبح وقت رسمی شروع انتخابات بود. حتی تا دو ساعت بعد به تعداد زیادی از مراکز انتخاباتی اصلا رای دهنده ای مراجعه نکرد و تعدادی از مراکز هم با تاخیر یک ساعته یا دو ساعته بکار شروع نمودند. تازه بعد از ساعت هشت صبح بود که رای دهندگان به مراکز رای دهی مراجعه کردند. اما به جرئت میتوان گفت که در کمتر مرکزی صف های طولانی رای دهندگان به مشاهده رسید.

کارکنان انتخابات انتظار داشتند که بعد از ظهر تعداد رای دهندگان زیاد شود، اما بعد از ظهر نیز صحنه بی رونق باقی ماند. در واقع از ساعت چهار عصر به بعد در هیچ یک از مراکز انتخاباتی رای دهنده ای مراجعه نکرد. در سراسر شهر چهار میلیونی کابل هیچ مرکز انتخاباتی ای در موقعیتی قرار نگرفت که برای تمدید مدت رای دهی به وقت اضافی ضرورت داشته باشد.

شرکت زنان در انتخابات آنچنان اندک بود که در یک تعداد از مراکز رای دهی اصلاً هیچ زنی برای رای دادن مراجعه نکرد. محیط پوهنتون کابل در تمام مدتی که کمپاین تبلیغات انتخاباتی جریان داشت، کرخت و بی تفاوت بود، یعنی پوهنتونیان در اکثریت قریب به اتفاق علاقه ای به شرکت در این بازی نمایشی نداشتند. در روز انتخابات نیز حالت سکوت و بی تفاوتی پوهنتون تقریباً کامل بود. در مناطق پشتون نشین شهر و ولسوالی های کابل میزان شرکت اهالی در انتخابات بسیار کمتر از بقیه جاهای شهر و ولایت بود. خلاصه همانقدر بیرو بار بی مزه هم که موجود بود به طرفداران محقق و قانونی و کاظمی و سیاف تعلق داشت. میتوان پیش بینی کرد که مجموع آراء این کاندیداها به زحمت خواهد توانست از مرز هفتاد و پنج هزار عبور نماید. شاید رمضان بشردوست و سائر کاندیدا هائی که باید موفق شوند، بتوانند مجموعاً پنج هزار رای بدست آورند. مجموع این تعداد یکصد و بیست و پنج هزار رای خواهد شد. آراء بدست آمده توسط کاندیداها ناکام را مجموعاً می توان تا حد اکثر دو برابر این تعداد یعنی

دو صد و پنجاه هزار رای محاسبه کرد و نه ششصد و بیست و پنج هزار رای .

به هر حال میزان تقلب در جریان انتخابات بسیار زیاد بود . بخصوص گفته میشود که در ولسوالی پغمان تقلبات وسیعی به نفع سیاف به عمل آمده است . پاک شدن رنگ مورد استفاده برای نشانی کردن انگشت رای دهندگان نیز همانند انتخابات پارلمانی در بعضی مراکز مشاهده گردیده است . تقلبات عموماً از طرف کارکنان انتخابات و به طرق مختلف به عمل آمده است .

به نظر من در این انتخابات ، سه صد هزار نفر تا چهارصد هزار نفر از اهالی شهر کابل سهم گرفتند که از لحاظ فیصدی پانزده تا بیست فیصد تمام افراد دارای حق رای در این شهر را در بر میگیرد .

البته تمام این محاسبات تقریبی و تخمینی است. ولی امر مسلم این است که اکثریت بسیار قاطع شهریان کابل و همچنان اهالی ولسوالی های ولایت کابل، به انتخابات پارلمانی و شورا های ولایتی رژیم دست نشانده، نه گفتند و در آن شرکت نکردند. میگویند مرکزیک کشور آئینه تمام نمای کل کشور است. شهر و ولایتی که به مرکز نقل تبلیغات انتخاباتی رژیم دست نشانده مبدل گردیده بود، اینچنین به این بازی فریبده امپریالیستی - ارتجاعی **نه گفت**؛ یقیناً سائر نقاط کشور باید **نه** های بزرگتری گفته باشند .

گزارش از هرات

ما از ساعت شروع انتخابات به داخل مردمی که قرار بود رای خود را به اصطلاح به صندوق ها بریزند رفتیم و به چند حوزة مهم انتخاباتی که از حوزة های بزرگ محسوب میشد سر زدیم. اما آنها چیزی که دیده میشد سرک های خلوت شهر و عدم استقبال مردم از این انتخابات بود. در ابتدا فکر کردیم که چون صبح زود است شاید مردم در خواب باشند، اما هر چه زمان سپری میشد با شرکت حد اقل و خیلی کم مردم روبرو میشدیم. برای روشن شدن اوضاع انتخابات بهتر بود از مردمی که در این انتخابات شرکت کرده و میخواستند تازه شرکت کنند و همچنان کسانی که شرکت نکرده بودند، سوالاتی پرسان شود. ما هم همین کار را انجام دادیم تا ببینیم که مردم تا چه سرحد به این انتخابات علاقه مند هستند و علل حضور

و یا عدم حضور آنها در این انتخابات چه چیز هائی اند .

حدود ساعت هفت صبح در کنار لیسه انقلاب شهر هرات چهار نفر جوانی را دیدیم که در حال صحبت بودند و انگار منتظر کسی نشسته بودند ، به آنها که رسیدیم پرسان کردیم که :

" می بخشید ، شما رای داده اید ؟ "

یکی از آنها گفت : " نه، ما هم منتظریکی از رفقای خود هستیم که برای ما وعده داده تا به دم مکتب منتظرش باشیم تا بیاید، زیرا یکی از اقوامش کاندید است و از ما خواسته تا به او رای بدهیم . اگر چه خود ما که نمی خواستیم ولی او ما را وادار کرد و چون رفیق ما بود و نخواستیم ناراحتش کنیم اینجا آمدیم . "

از کنار آنها گذشتیم و وارد مکتب شدیم. سالون درازی که به چشم میخورد مربوط به لیسه انقلاب بود. داخل سالون چند نفری منتظر نشسته بودند. کمی که پیش رفتیم زنی از ما پرسید : " برای رای دهی آمده اید؟ بفرمائید . " گفتیم : " خیر !! " و به داخل سالن شروع به قدم زدن نمودیم ، صدای همان زن به گوش ما رسید که برای یکی از همکارانش که مردی تقریباً پنجاه ساله به نظر می رسید گفت : " مثل اینکه ما و شما دکان داشته باشیم و باید منتظر مشتری بنشینیم، من فکر می کنم مردم شرکت نکنند ! " مرد در جواب گفت : " اصلاً مشکل بر سر مدیر مکتب است ، چون دیروز برایش گفتیم که شاگردان مکتب را رخصت ندهید تا حداقل موجودیت آنها نشان دهد که انتخابات است ! " و بعد خنده مرموزی کرد و ما هم از سالن بیرون شدیم .

به حوزة دیگری رفتیم . لیسه صیفي یک حوزة دیگر انتخابات نمایشی بود . در آنجا نیز با حداقل مردم برخورد کردیم. داخل مکتب حدود هیجده نفر ایستاده بودند و برای رای دهی آمده بودند. ساعت حدود نه صبح بود. بسیار تعجب آور بود زیرا تفاوت زیادی میان این انتخابات و انتخابات به اصطلاح ریاست جمهوری دیده می شد و به خوبی نشان می داد که مردم در این انتخابات خیلی کم شرکت کرده اند و اکثریت قاطع واقعا آنرا تحریم کرده اند . برای آنکه بیشتر معلومات بگیریم ، بعد از اینکه عساکر ما را تلاشی کرد داخل مکتب شدیم و از چند نفر جوان که داخل مکتب بودند سوالاتی نمودیم : از یکی پرسیدیم : " ببخشید

، شما به کی رای دادید؟ " با خنده مرموزی گفت : " ای لالا ، دل ما به عساکری سوخت که بیکار ایستاده بودند و برای اینکه برایشان مشغولیتی پیدا شود آمدیم تا حداقل ما را تلاشی کنند ، دیگر کاری که نداشتیم ! " گفتیم : " اینکه درست، اما دیدیم پنجه شمارنگ کرده است برای همین پرسیدم ! " گفت : " خوب این هم مسخره بازی های دولت است، چون ما خواستیم تا به فوزیه گیلانی رای دهیم . اما کسی برای ما عکس دیگری را نشان داد و ما را وادار کرد که به او رای بدهیم . ما هم همین کار را کردیم . " کمی پیش رفتیم و به شخصی که تازه به طرف مامی آمد رسیدیم. از او نیز همین سوال را کردیم. گفت : " به هیچ کس ! " و بعد پنجه هایش را جهت تثبیت حرفش به مانشان داد و ادامه داد که : " من که به کسی رای ندادم ، فکر کنم شما هم رای ندهید بهتر خواهد بود، اما باز هم اختیارتان ! " بسیار جالب بود، با عجله پرسیدیم : " چرا ! " گفت : " این يك امانت است، نباید به آن خیانت کرد ! " همچنان به کار خود در داخل سرک ها ادامه دادیم و به عین ترتیب به حوزة های متفاوتی سر زدیم. اما هر چه میدیدیم عدم استقبال مردم بود و تعداد کمی از مردم به حوزة هادیده میشدند. به لیسه گوهرشاد که رسیدیم زیاد ترین مردم را دیدیم که به داخل مکتب میروند. تعداد تمام شرکت کننده هادر این مکتب به بیست و هشت نفر میرسد. همچنان به کار خود ادامه دادیم و با افراد زیادی در تماس شدیم. هر کدام حرفی می زد و هر کدام چیزی می گفت .

در یکی از حوزة های دیگر زنی را دیدیم که بسیار نگران بود. زمانیکه از او سوال کردم : خانم چرا اینقدر پریشان اید ؟ در جواب گفت : " برایم میگویند، کارت توناچل شده، نمیدانم که چه کنم ؟ " بیچاره فکر میکرد که حتماً جریمی را مرتکب شده است و سراسیمه به نظرمی رسید. زنی رای نمیداد و میگفت : " در انتخابات ریاست جمهوری به کرسی رای دادم، او برای ماچه کرد که اینها بکنند؟ " تعدادی شکایت داشتند که رنگ انگشت شان توسط پطرول پاک شده است .

سلطان احمد بهین سخنگوی ستاد انتخابات افغانستان ، خبر پاک شدن رنگ را تأیید کرد اما گفت که این مشکل فقط در چند حوزة در فاریاب به وجود آمده که به گفته او ، بلا

فاصله حل شده است. آقای بهین همچنان از طریق بی بی سی گفت که مشکل به وجود آمده، ناشی از عدم آگاهی کارکنان انتخابات در مورد نحوه استفاده از رنگ بوده است. که این هم دروغی بیش نیست. جناب بهین در سابق یک "خلقی" قسم خورده طرفدار حفیظ الله امین بود. او در دروغ گوئی سابقه طولانی دارد. اما دروغ و شیادی از طریق رسانه های خبری طرفدار دولت و تلویزیون هرات به اوج خود رسید، در تصویر تلویزیون محلی هرات مراکز رای دهی خلوت به نظر میرسد، اما خبرنگاران با انتهای دیده درایی میگفتند: "بینندگان عزیز تلویزیون، طوریکه شاهد صحنه هستید استقبال پر شور ملت شهید پرور هرات باستان از انتخابات پارلمانی و شورای ولایتی در سراسر هرات از صبح زود شروع شده است." اما پشت سرش به کلی خلوت بود و به خوبی نشان میداد که تا چه اندازه دروغ گوئی و شیادی ربه او جش رسانده اند! اینگونه خبرنگاران افرادی را پیدا میکردند که رای داده بودند با او مصاحبه انجام میدادند. اما قبل از این که این افراد حرفی به میان بیاورند، خبرنگاران به او خط میدادند و مثلاً می گفتند: "سلام، کاکا جان چرا اینطور خوشحال به نظر میرسی؟" و می گفت: "همشیره با خوشحالی رای داده اید مگر نه؟" و امثالهم! که دیده درایی و گستاخی کم نظیر آنها را نشان میداد.

رژیم دستنشانده ارتجاعی از طریق برگزاری انتخابات این توهم را در میان توده های مردم میآفریند که گویا مردم در امور دولتی دخالت دارند و بر برنامه ها و عملکرد دولت تأثیر میگذارند. حفظ این توهمات برای آنها بسیار مهم است. در واقع رژیم از این طریق افق و انتظارات مردم ربه چارچوبه نظام میدوزد. پس این وظیفه تمام دموکرات ها و کمونیست های راستین است که مردم را آگاهی دهند که انتخابات در شرایط فعلی یعنی چه و این نمایشات مسخره انتخاباتی برای چیست. خیلی روشن و واضح است که هدف عمده این انتخابات، گرفتن سند رسمی در مورد تثبیت پایگاه های دایمی آمریکا از پارلمان آینده رژیم است. در مورد این موضوع باید وسیعاً افشاکگری به عمل آید.

گزارش از ولایت بلخ

انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی در

ولایت بلخ و ولایت های همجوار آن، همانند سایر نقاط کشور، با عدم استقبال گرم مردم روبرو شد. بصورت تخمینی میتوان گفت که تعداد مجموعی افراد شرکت کننده در رای دهی برای این انتخابات از نصف تعداد شرکت کنندگان در رای دهی برای انتخابات ریاست جمهوری رژیم تجاوز نمی کرد.

این انتخابات در ولایت بلخ و ولایات همجوار آن در سمت شمال، در حقیقت میدان رقابتی بود میان جنگسالاران مربوط به جمعیت اسلامی ربانی، جنبش ملی اسلامی دوستم و حزب وحدت اسلامی محمد محقق. این رقابت را شدیدانگ ملیتی داده بودند، به قسمی که تمام رای دهندگان تاجیک به کاندیداهای جمعیت اسلامی، تمام رای دهندگان ازبک و ترکمن به کاندیداهای جنبش ملی اسلامی و تمام رای دهندگان هزاره به کاندیدا های حزب وحدت اسلامی رای دادند. به صراحت میتوان گفت که حتی در یک مورد نیز این قاعده نقض نگردید. میزان شرکت پشتون های منطقه در این انتخابات نیز، همانند انتخابات ریاست جمهوری رژیم، کمتر از سایرین بود. معهداً آنها نیز موقعیکه در رای دهی شرکت کردند، صرفاً به کاندیداهایی رای دادند که قبلاً مربوط به حزب اسلامی گلبدین و یا طالبان بودند.

علاوه از تحریکات ارتجاعی ملیتی، که قانوناً بنابه مندرجات قانون اساسی رژیم دست نشانده ممنوع و غیر قانونی است، خرید آراء با پول و مهمانی های مکلف نیز برای جلب آراء توسط جنگسالاران عام بود. در مواردی که این شیوه ها کارکرد نداشت از زور و تهدید نیز استفاده می شد. استفاده از زور برای تضعیف کاندیداهای رقیب نیز متداول بود، بخصوص کاندیداهایی که به هیچ یک از دارو دسته های جنگسالاران تباط نداشت. این کاندیداهان تنها در جریان انتخابات و قبل از آن مورد تهدید و آزار قرار میگرفتند، بلکه بعد از انتخابات و موقعی که در جریان شمارش آراء دست به اعتراض میزدند، نیز مورد تهدید و توهین واقع میشدند. درین جریان حتی یکی از کاندیداهای برنده در ولایت بلخ که قبلاً مربوط به حزب وحدت اسلامی محمد محقق بود، جانش را از دست داد.

این شخص اشرف رمضان نام داشت. بعد

از شمارش اولیه آراء در ولایت بلخ معلوم گردید که این شخص سومین فرد در تمام ولایت است که بیشترین آراء را بدست آورده است. او بعد از معلوم شدن این موضوع بصورت مرموزی به قتل رسید، به قسمی که بصورت قطع نمی توان گفت که او از طرف کدام جناح به قتل رسیده است.

اشرف رمضان قبل از سرنگونی رژیم نجیب، یک تاجر معمولی در شهر مزار بود. زمانی که بعد از وقوع فاجعه هشت ثور ۱۳۷۱ شهر مزار به مرکز قدرت جنبش ملی اسلامی و همچنان مرکز قدرت حزب وحدت اسلامی در سمت شمال مبدل گردید رابطه اش را با حزب وحدت اسلامی و شخص محقق تحکیم نمود. در این موقع روابط حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی اسلامی بسیار دوستانه و نزدیک بود و لذا اشرف رمضان با جنبش ملی اسلامی نیز روابط دوستانه ای برقرار نمود. او با استفاده از این روابط امتیاز قرار داد های اقتصادی کلانی را برای تأمین احتیاجات قطعات نظامی حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی اسلامی بدست آورد و به سرعت به یک سرمایه دار بزرگ مزار مبدل شد. او قادر شد تملک قطعات زیادی از زمینهای ساختمانی در شهر مزار را قسماً از راه خرید و قسماً از راه تصرف زمین های دولتی بدست آورد و ساختمان های زیادی در این شهر بسازد.

روابط میان حزب وحدت اسلامی و جنبش ملی اسلامی در سال ۱۳۷۶ بر سر کنترل بندر حیرتان خراب شد و با هم درگیر شدند که بعداً دامنه درگیری ها تا شهر مزار نیز رسید. اشرف رمضان در این درگیری ها شامل شد و به حمایت از حزب وحدت اسلامی علیه نیروهای دوستم جنگید.

این شخص یکی از طرفداران پرو پاقرص محمد محقق بود. وقتی که محمد محقق از وزارت پلان برطرف شد او یک مظاهره نسبتاً وسیع را به طرفداری از محقق ترتیب داد. وقتی که محقق بعد از برطرفی از وزارت به مزار سفر کرد، اشرف رمضان جمعیت بزرگی را برای مشایعت از وی جمع نمود. او در لویه جرگه اضطراری و همچنان لویه جرگه قانون اساسی به عنوان یکی از نمایندگان حزب وحدت اسلامی شرکت داشت

و در انتخابات ریاست جمهوری نیز فعالانه برای محمد محقق کار نمود. اما در انتخابات پارلمانی وضع طور دیگری گردید. محمد محقق برای کاندید شدن در انتخابات پارلمانی دو تن از قومندان هایش را در نظر گرفته بود و از آنها حمایت مینمود و نمی خواست که اشرف رمضان خود را کاندید نماید. ولی او حاضر نشد از کاندید شدنش صرف نظر نماید. نمی توان بطور قطع گفت که اشرف رمضان واقعا به عنوان یک کاندید مستقل در انتخابات پارلمانی سهم گرفت و یا اینکه جناح بدل کرده و به جناح خاص کرزی پیوسته بود. در هر حال او در جریان انتخابات پارلمانی حمایت حزب وحدت اسلامی را از دست داده بود.

اشرف رمضان در جریان تبلیغات انتخاباتی با جنرال عطاءوالی ولایت بلخ درگیری های لفظی پیدا نمود. والی بلخ ادعا داشت که ساختمان های غول پیکر متعلق به اشرف رمضان روی زمینهای دولتی غضب شده ساخته شده اند و این ساختمان ها را تخریب مینمایند و زمینهای دولتی را از چنگ غاصب بیرون میکشد. اما اشرف رمضان این ادعاها را رد می کرد و میگفت که والی بخاطر بدنام کردن او در جریان تبلیغات انتخاباتی این مسائل را به میان کشیده است. کار این دعوا و جنجال حتی به تلویزیون بلخ نیز کشید.

فرد نامعلومی بنامیندگی از طالبان مسئولیت قتل اشرف رمضان را بر عهده گرفته است. اما حزب وحدت اسلامی محقق مسئولیت این قتل را بالای والی ولایت انداخته است. طرفداران این حزب در شهر مزار، هرات و کابل دست بمظاهره زده و خواهان دستگیری و محاکمه قاتل و یاقاتلان اشرف رمضان گردیده اند. بالمقابل والی ولایت بلخ صریحا ادعا کرده است که اشرف رمضان توسط طرفداران محمد محقق به قتل رسیده است.

واقعا معلوم نیست که چه کسانی اشرف رمضان را به قتل رسانده اند؟ طرفداران جنرال عطا؟ طرفداران محمد محقق؟ طرفداران دوستم و یا طالبان؟ گمان نمی رود که دوسیه قتل اشرف رمضان پیگیری گردد، همانطوری که دوسیه های قتل افراد مهم تر و بزرگ تر از او، مثل دکتر عبد الرحمان، حاجی قنیر، جمعه محمد محمدی و غیره را پیگیری نکردند.

در عقب اینگونه قتل هادسایس و عوامل ارتجاعی زیاد نهفته است که اگر بر ملا گردند برای تمامی مرتجعین زیان بار خواهد بود.

گزارش از غزنی

بندسلطان غزنی در نهم حمل امسال منهدم شد. سیلاب ناشی از این انهدام، تلفات و خسارات وسیعی در خواجه میری، شهر غزنی و ولسوالی اندر بیار آورد. کاملا واضح و روشن بود که مسئولیت این تلفات و صدمات بر عهده مقامات ولایتی رژیم نشانده و بخصوص والی آن وقت این ولایت بود. اگر آنها درین مورد غفلت و بی مسئولیتی جنایت کارانه به عمل نمی آوردند، بندسلطان اصلا منهدم نمی شد. امروز که بیست و هفتم سنبله و روز انتخابات پارلمانی و شوراها ولایتی رژیم پوشالی است، مدت بیشتر از پنج و نیم ماه از آن حادثه ساخته دست حکومت می گذرد. اما تا هنوز کار ترمیم و باز سازی بند سلطان رو بدست گرفته نشده است. علاوه در جریان جبران خساره اهالی، تبعیضات شدیدی به عمل آمد. خساره ها بیشتر در خواجه میری و شهر غزنی بار آمده بود، اما حکومت بیشترین کمک ها را به ولسوالی اندر انتقال داد. این کار باعث نارضایتی شدید غیر پشتون ها در این ولایت گردید ولی باعث خوشنودی پشتون های ولایت نیز نشد. این موضوع را می توان یکی از عوامل موثر سردی انتخابات در شهر و ولایت غزنی به حساب آورد.

در ولایت غزنی پشتون ها، هزاره ها و تاجک ها زندگی می کنند. یک اقلیت کوچک سیک و هندو نیز تاحال در داخل شهر غزنی باقی مانده است. چه در جریان کمپاین تبلیغاتی انتخابات و چه در روز انتخابات، همه کاندیداها و افراد رای دهنده بر اساس همین تقسیم بندی ملیتی و مذهبی از هم سوا شده بودند. تنها در یک مورد، استثنائی به وجود آمد. قاری بابا والی ولایت غزنی در زمان حکومت ربانی، قبل از برگزاری انتخابات، بصورت فرمایشی به یکی از کاندیداها هزاره (جنرال قاسمی) وعده داد که یک هزار و پنجاه رای از ولسوالی اندر به او تعلق خواهد گرفت. دیده شود که این وعده واقعا عملی میشود یا نه؟ به احتمال زیاد قاری بابا دوباره هوای ولایت در سردار دو می

خواهد در جریان تغییرات بعد از انتخابات در حکومت به این آرزویش برسد. او بدین وسیله خواسته است پیش از پیش پایه حمایتی در میان هزاره ها نیز برایش بوجود بیاورد.

اقلیت سیک و هندوی شهر صرفا در حدود دو صد فامیل را در بر میگیرد. آنها در موقعیتی نبودند که مستقلا در انتخابات سهم بگیرند. حضور آنها در جریان کمپاین تبلیغاتی انتخابات و همچنان در روز انتخابات اصلا مشهود نبود. زنان شان مطلقا در انتخابات سهم نگرفتند.

یک مسئله جالب در انتخابات ولایت غزنی این بود که اغلب کاندیداها هزارگی را ملا های وابسته به جمهوری اسلامی ایران تشکیل میداد، ولی اکثریت کاندیداها مناطق پشتون نشین را خوانین و متنفذین قومی. در واقع جمهوری اسلامی ایران ملاهای وابسته به خودش را در این انتخابات وسیعا بسیج کرده بود. اما ملاها و طلاب دینی مناطق پشتون نشین خواهی خواهی از طالبان حساب میبرند و بهمین جهت اصلا در انتخابات سهم نگرفتند.

در جریان کمپاین تبلیغات انتخاباتی ملا های وابسته به جمهوری اسلامی ایران علیه چند چهره معدود از "روشنفکران" هزارگی که از جمله کاندیداها بودند، اعلامیه هائی صادر کرده و آنها را تکفیر نمودند که این حرکت شان موثریتی در میان مردم نداشت. تا جائیکه بررسی افکار عامه این ولایت نشان می دهد به نظر نمی رسد که "آخوند های قمی" چانس موفقیت چندانی داشته باشند. مقامات رژیم نیز مایل نیستند که اینها به تعداد زیاد به پارلمان راه یابند.

"اخبار سرچوک" حاکی است که رقبای اصلی در انتخابات برای ولسی جرگه در این ولایت جنرال علی اکبر قاسمی از میان هزاره ها و محمد حسام الدین گیلانی از میان پشتون ها است. نفوذ جنرال قاسمی بیشتر در میان هزاره های ولسوالی ناهور است و نفوذ گیلانی نیز در میان مریدانش در مناطق پشتون نشین که بخش بسیار مهمی از آنها کوچی ها هستند که تعداد زیادی از آنها با هزاره های ناهور بر سر چراگاه دعوا و جنجال دارند. دعوا و جنجال بر سر چراگاه های ناهور مهم ترین منازعه فعلی میان پشتون ها و هزاره ها در ولایت غزنی است. چراگاه های ناهور که در سال های سابق

دولتی بود بسیار وسیع است. در آن زمان گله های اسب های دولتی که با آنها " کمند " می گفتند در فصول گرم سال برای چند ماه به این چراگاه آورده میشدند. پس از آنکه وسائل حمل و نقل اردو پولیس دولتی کم و بیش مدرن شد استفاده از اسب منسوخ گردید، کمندها از بین رفتند. فکر می کنم در اواخر سال های ۳۰ یعنی زمان صدارت داود خان بود که با از بین رفتن " کمند " دولت این چراگاه را به کوچی ها سپرد. باشندگان منطقه به این کار اعتراض کردند اما نتیجه ای نگرفتند. دعوای فعلی از همان وقت تا حال به اشکال مختلف جریان داشته است.

با برقراری حکومت جهادی ها در کابل، برای باشندگان منطقه این زمینه فراهم شد که قهرا از ورود کوچی ها به چراگاه جلوگیری نمایند. در این زمان کوچی های رانده شده از چراگاه تماما به طالبان پیوستند. موقعی که طالبان هزاره جات را تصرف کردند، این کوچی ها مجدداً به تعداد زیاد دوباره به ناهور سرازیر شدند و در واقع به صورت های گوناگونی انتقام چند سال محرومیت شان از چراگاه را گرفتند. بعد از تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان به افغانستان و سرنگونی حکومت طالبان، کوچی های ناهور مجدداً از چراگاه بیرون رانده شدند. در طول چهار سال گذشته آنها نتوانسته اند دوباره به این چراگاه برگردند. سید اسحاق گیلانی در زمان کمپاین تبلیغاتی برای انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده به ولایت غزنی سفر نمود و از حق کوچی ها برای تصرف دوباره چراگاه ناهور علناً دفاع کرد. حسام الدین گیلانی پسر پیر سید احمد گیلانی رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان است. او در واقع در حال حاضر پیشبرنده و وظیفه ای را که سید اسحاق گیلانی در مورد کوچی های ناهور برایش تعیین نموده بود بر عهده گرفته است.

به این ترتیب این دور قریب اصلی انتخاباتی در ولایت غزنی برای اجرای وظایف تقنینی و پیشبرد سائر وظایف و مسئولیت های ولسی جرگه به پارلمان نمی روند، بلکه بخاطر پیشبرد یک دعوای منازعه ملیتی به آنجا تشریف میبرند. دیده شود کار این دعوا و جنجال به کجا خواهد کشید. در حال حاضر هر

دو طرف اعلام کرده اند که باتکیه بر چوکی ولسی جرگه دعوای سرچراگاه را پیش خواهند برد، یکی برای تصرف مجدد چراگاه و دیگری برای حفظ چراگاه تحت تصرف. در بهار آینده امکان برخورد و تصادم مسلحانه میان دو طرف قویاً موجود است.

رای دهی در روز انتخابات بسیار کم و مراکز رای دهی بسیار خلوت بود. اکثر مراکز رای دهی در شهر تا ساعت هشت صبح (دو ساعت بعد از شروع وقت رسمی) به بهانه سردی هوا اصلاً باز نشد. بعد از گشوده شدن این مراکز فقط در مراکز که طرفداران قاسمی و گیلانی برای رای دهی می آمدند، تعدادی رای دهنده به نظر می رسیدند که آنها در مقایسه با انتخابات ریاست جمهوری بسیار کم بودند. در سائز مراکز انتخاباتی فقط گاهگاهی و به زحمت صف های چند نفری بوجود می آمد. مامورین مراکز رایگیری انتظار داشتند که بعد از ظهر تعداد رای دهندگان زیاد شود. اما صرفاً برای تقریباً دو ساعت دیگر رای دهندگانی مراجعه کردند. از ساعت سه و نیم به بعد تقریباً هیچ رای دهنده ای به مراکز انتخاباتی مراجعه نکرد.

در سطح ولسوالی ها نیز وضعیت نسبت به انتخابات ریاست جمهوری بسیار بد تر بود. در تعداد زیادی از مراکز انتخاباتی مناطق پشتون نشین اصلاً رای دهنده ای مراجعه نکرد. یکی از مامورین انتخاباتی در ناوه می گفت که ما تا ساعت سه بعد از ظهر انتظار کشیدیم ولی هیچ کسی برای رای دهی مراجعه نکرد. ناچار شدیم خودما، در توافق با ناظرین خارجی، صندوق رایگیری را پر نمائیم. اصلاً وضع طوری بود که افراد پولیس دولتی اکثر حاضر نبودند از شاهراه عمومی کابل - قندهار بیرون روند و برای تامین امنیت در مناطق پشتون نشین گزیده نمایند. بهمین جهت بسیاری از مراکز رای دهی در این مناطق اصلاً دایر نگردید و مامورین مربوطه در مراکز ولسوالی ها خودشان صندوق ها را پر نمودند.

در مناطق اطراف شهر غزنی که تاجیک نشین است و همچنان مناطق هزاره نشین رویهمرفته کسانی برای رای دهی مراجعه کردند، اما به تعداد کم. باز هم " اخبار سر چوک " میگوید که در این مناطق تعداد رای

دهندگان نصف تعداد رای دهندگان انتخابات ریاست جمهوری بوده است.

شرکت زن ها مجموعاً در انتخابات بسیار کم بود. در مناطق پشتون نشین تقریباً بصورت کامل زنان در رای دهی شرکت نکردند و شرکت زنان در مناطق هزاره نشین نیز نسبت به مردان بسیار کم بوده است. حتی در شهر غزنی تعداد رای دهنده زن بسیار کم بود و صرفاً تعدادی از زنان هزارگی را در بر می گرفت که در رای دهی آنها نیز اکثراً موضوع چراگاه در میان بود.

انتخابات فقط در ولسوالی ناهور و همچنان در میان کوچی ها پر رونق بود که دلایل این وضعیت را قبلاً بیان کردیم. در جریان انتخابات این گفته زبانزد مردم بود که: " در انتخابات ریاست جمهوری که رای دادیم چه شد که در این انتخابات شود." بعضاهم کسانی می گفتند که: " هر که را امریکای خواهد به شورا می برد، ما چرا خود را بیکار نمائیم." فردای روز انتخابات یکی از اقارب نزدیکم برای خرید از ده به شهر آمده بود. وقتی از او سوال کردم که در انتخابات شرکت داشته است یا نه؟ گفت که: " دیروز رشقه درو داشتم و نتوانستم برای رای دهی بروم." او می گفت که از میان چند فامیل قومی در قریه صرفاً سه نفر در رای دهی شرکت کردند، ولی زن های شان اصلاً شرکت نکردند. آنها مجموعاً پانزده نفر مرد و زن بالای هجده سال می شوند که دوازده نفر شان کارت انتخاباتی داشته اند. به این ترتیب میزان شرکت این چند خانواده در انتخابات بیست فیصد مجموع افراد دارای رای بوده است.

یاد داشت: در این گزارش مکرراً از پشتون ها و هزاره ها و تاجیک ها و بطور خلاصه از صنفی ملیتی صحبت به عمل آمده است. واقعیت زشت و تلخ انتخابات کنونی چنین بود و این گزارش نمی توانست آنرا انعکاس ندهد. به نظر میرسد مسائل ملیتی بصورت ارتجاعی عمداً از سوی اشغالگران، رژیم پوشالی و محافل مختلف ارتجاعی دامن زده می شود تا منازعات داخلی مردمان این سر زمین همچنان دست و پای شان را ببندد و اشغالگران و دست نشاندهگان شان بیخیم و بیخار به حاکمیت شان ادامه دهند. <

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده را تحریم نمود. اعلامیه ذیل بخاطر اعلام این تحریم ، در کابل و مناطق دیگر کشور پخش گردید .

مرگ بر انتخابات امپریالیستی - ارتجاعی

حاکمیت دست نشانده به هر شکل و شمائلی که درآید، متشکل از خائنین ملی خادم و خدمتگزار متجاوزین و اشغالگران امپریالیست است. این حاکمیت بخش عمده فئودال ها و کمپرادوران را نمایندگی میکند . گردانندگان این حاکمیت ، عناصر جنایتکار، رهن و چپاولگری هستند که درویرانی های کنونی کشور و در بدری مردمان آن بصورت مستقیم و یا غیر مستقیم ، نقش های مهمی را بازی کرده اند . ترکیب اساسی حاکمیت پوشالی ، چه توسط خائنین ملی در بن به وجود آید ، چه توسط لویه جرگه های " اضطراری " و یا " اساسی " و سرهمبندی به اصطلاح قانون اساسی و چه توسط انتخابات نمایشی ریاست جمهوری و پارلمانی توسط اشغالگران امپریالیست، دست ناخورده باقی می ماند و دچار تحول ماهوی و یا حتی تحولات جدی غیر ماهوی نمی تواند شود .

خیانت ملی و ننگهبانی از استعمار طبقاتی فئودالی و بورژوا کمپرادوری در ذات و سرشت این حاکمیت دست نشانده که سرنوشت آن را از ابتدا تا انتها رقم میزند ، ریشه دارد. شوونیزم و ستمگری ملی و مردسالاری فئودال کمپرادوری، خصلتهای برجسته این حاکمیت ارتجاعی ستمگر را تشکیل میدهد. هویت ارتجاعی، یکی از تبارزات مهم ماهیت ضددموکراتیک این حاکمیت استبدادی را میسازد .

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان نمی تواند مبارزات در راه بدست آوردن استفاده از " مزایای " پارلمانتاریزم و سایر اشکال انتخابات امپریالیستی - ارتجاعی را مدنظر قرار دهد ، زیرا در جامعه مستعمره - نیمه فئودال افغانستان نه تا حال سیستم بورژوا دموکراتیک به وجود آمده است و نه در آینده به وجود خواهد آمد . حتا به فرض به وجود آمدن چنین سیستمی ، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان می باید انتخابات پارلمانی و شورا های ولایتی و سایر اشکال انتخابات امپریالیستی - ارتجاعی را قویا ، هم از لحاظ استراتژیک و هم از لحاظ تاکتیکی ، تحریم نماید ؛ زیرا که فقط و فقط همچون پرده نازکی چهره کریه استبداد امپریالیستی و ارتجاعی حاکم بر جامعه را خواهد پوشاند و نظام سرو دم بریده ای بیش نخواهد بود . " (برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان - فصل جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی (شکل مشخص کنونی جنگ خلق))

قدر مسلم است که انتخابات ریاست جمهوری یا پارلمانی در یک کشور مستعمره - نیمه فئودال که قوت های اشغالگر امپریالیستی سرنوشت ملک و مردم را در دست داشته ، کشور فاقد استقلال و مردمان آن فاقد آزادی و حق تعیین سرنوشت هستند ، یک امر پوچ و بی معنا است . چنین انتخاباتی نه تنها با معیارهای انقلابی و منافع علیای توده های مردم یعنی معیار های دموکراتیک نوین خوانائی ندارد ، بلکه با معیارهای بورژوا دموکراتیک کهن و حتا با معیار های دموکراسی سرو دم بریده در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال نیز نمیتواند انطباق داشته باشد . چنین انتخاباتی حتا پرده ساتری بر استبداد حاکم نیمه فئودالی و سلطه سیاسی ، اقتصادی و اجتماعی نیمه مستعمراتی امپریالیزم نیز نمیتواند تلقی گردد ، بلکه صریح و روشن یک امر پوچ و بی معنا و یک مضحکه رسوا و فاقد حیثیت است .

با توجه به حقایق مسلم و روشن فوق ، حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ، تحریم کامل نمایش مضحکه آمیز فرمایشی و عوام فریبانه امپریالیستی - ارتجاعی به اصطلاح انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده را اعلام می نماید . ما از تمام نیرو ها و شخصیت های انقلابی ، ملی و دموکرات و توده های پیشرو کشور می خواهیم که فعالانه به کارزار تحریم این انتخابات امپریالیستی - ارتجاعی بپیوندند .

مرگ بر انتخابات نمایشی امپریالیستی - ارتجاعی !

مرگ بر امپریالیزم و ارتجاع !

زنده باد مبارزات ملی - انقلابی خلق های جهان !

" هواداران حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان "

تر های تسلیم طلبانه پارلمان تاریستی

در نقد مختصری که از کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... نوشته" آئیژ " در شماره هشتم شعله جاوید به عمل آمد گفته شد که این کتاب بیان کننده نظرات یک شخص نیست، بلکه نظرات یک جناح از بقیة الجیش "ساما"، به عنوان یک سازمان منحل است. ملاحظاتی در مورد هر دو نکته این نتیجه گیری از طرف بعضی از خوانندگان شعله جاوید به عمل آمد؛ یکی اینکه به قدر کافی روشن نیست که کتاب مذکور بیان کننده نظرات یک جناح از سامائی هاباشد و دیگر اینکه کاملاً ثابت نیست که "ساما" دیگر به عنوان یک سازمان وجود نداشته باشد و منحل شده باشد.

در همان نقد مندرج در شماره هشتم شعله جاوید گفته شد که کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... توسط یکی از رهبران سابق سازمان منحل مذکور به مثابه بیان کننده نظرات و مواضعش در داخل و خارج پخش گردیده است. لذا به خوبی روشن بود که کتاب مذکور توسط یک شخص منفرد نوشته نشده است، بلکه به جناحی از بقیة الجیش "ساما" تعلق دارد. همچنان بخوبی مشخص بود که "ساما" به عنوان یک سازمان سیاسی از چندین سال به اینطرف در مورد مسائل سیاسی هیچگونه موضعگیری ای به عمل نیآورده است، منجمله در مورد تجاوز امریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان، اشغال این کشور و ایجاد و شکلهی یک رژیم دست نشانده. از این جهت این نیز روشن بود که "ساما" به عنوان یک سازمان زنده سیاسی دیگر وجود ندارد و منحل شده است.

خوشبختانه اخیراً نوشته ای به دسترس ما قرار گرفته است که نه تنها هر دو نکته فوق الذکر را صریحاً ثابت می سازد، بلکه مسائل ایدئولوژیک - سیاسی مورد نظر در نقد مطرح در شماره هشتم شعله جاوید را نیز بیشتر از پیش روشن میسازد.

در ابتدای نوشته، این جمله به چشم میخورد: "طرح تر های به سیمینار

تشکیلات واحد اروپا، به تاریخ ۴ و ۵ دسامبر ۲۰۰۴. "و عنوان آن است: "تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما". از قرار معلوم این نوشته ابتدا در سیمینار مذکور بصورت سخنرانی مطرح گردیده و بعد ها بصورت تحریری مدون شده است.

در صفحه نهم متن نوشته گفته می شود: "سامای که مجید و یارانش هم ساختند شاید کس نسازد ... " و از هیچ سازمان گذشته و یا بر حال دیگری ذکری به عمل نمی آید. سراسر متن نوشته نیز می رساند که این نوشته به "سامائی ها" تعلق دارد. بطور مشخص، پخش این نوشته و کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... از یک کانال صورت گرفته است. در صفحه هفتم نوشته در مورد مسائل دموکراتیک گفته میشود که: "شرح بیشتر این مسائل در کتابی تدوین شده است" و در اخیر آن گفته می شود: "من به زودی یک مقدار مسائل را به دسترس رفقا قرار می دهم که بخوانند." از این قرار کتاب "افغانستان الگوی دموکراسی امریکائی ... ممکن است قبل از سیمینار" سامائی ها" در اروپا تدوین شده باشد، ولی انتشار و پخش آن بعد ها صورت گرفته است.

در قسمت اخیر صفحه اول نوشته ادعا گردیده است که: "سازمان ما هم بنیاد تحلیل های جامعه را بر این مبنا و اساس پذیرفته و مطرح کرده است و خواستار حل ریشه ئی این تضاد به نفع طبقات محروم بوده و درین راستا بوجود آمده، مبارزه کرده و قربانی های بی شمار داده است، لذا یک سازمان مارکسیستی انقلابی است و اصول اعتقادی اش بر مبنای ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیک استوار است." یعنی اینکه "ساما" یک سازمان مارکسیستی انقلابی موجود است.

امامتن نوشته نشان میدهد که این ادعا صحت ندارد. در مورد مارکسیست انقلابی بودن "ساما" در سطور بعدی این نوشته صحبت می کنیم. درینجا می بینیم که آیا واقعاً "ساما" به عنوان یک سازمان سیاسی موجودیت دارد یا نه؟

در صفحه هشتم نوشته گفته می شود: "بحث روی این نیست که کار دموکراتیک نمی کنیم، کار دموکراتیک را متناسب با پرنسپ های خود می کنیم. اساس کار ما را یک تشکیلات مخفی زبده، کوچک ولی سازنده تشکیل میدهد. او می تواند با تسمه های ارتباطی اش بسیار گسترده و در همه ابعاد کار کند ... رفقا چنین کاری را به جمله نا ممکنات نگیرند. با پنجاه نفر مصمم و معتقد و با ده نفر حرفه ای از بین شان تغییر اوضاع تئوریک و اوضاع روانی موجود و روشنفکران (نمیگویم کل توده ها را) تضمین می کنم."

همچنان در صفحه نهم نوشته آمده است: "من معتقدم که ما باید در هر دو ساحه کار بکنیم. باید این کار را هدفمند جهت داد، تنظیم کرد و رهبری نمود. این رهبری را به اعتقاد من فقط یک سازمان نخبه ی انقلابی میتواند به عهده بگیرد، و این هم معجزه بکار ندارد. من باور ندارم که فقط به گذشته یک کسی می توانست کار انقلابی و سازنده بکند و تشکیلات بسازد ولی امروز کسی نمی تواند. امروز هم می تواند. منتها ممکن است همان طور که مانند حزب بلشویک لنین را کسی نتوانست بسازد، سامای که مجید و یارانش هم ساختند کسی نسازد، و سازمان دیگری را می سازند، انقلابی امروز تشکیلات متناسب به امروز را باید بسازد و مطمئناً آنرا می سازد. ما دیگر نمی توانیم فقط به گذشته چشم داشته باشیم، مگر با مرگ کارل مارکس جهان از تحول و تطورش باز ماند؟"

و سرانجام در صفحه دهم نوشته باصراحت بیان گردیده است: "سخن کوتاه ما می توانیم تشکیلات متناسب خود را بسازیم و در آن کار کنیم گره کار این است که یک مشی درست متناسب با اوضاع جامعه ی خود مان تدوین شود، یک گروه مصمم و معتقد در تطبیقش حاضر به عمل شوند ..."

ده نفر حرفه ای نیست که نیست، پنجاه نفر مصمم هم وجود ندارد، مشی درست متناسب با اوضاع جامعه هم تدوین نشده است و یک

گروه مصمم و معتقد در تطبیقش که حاضر به عمل شود نیز وجود ندارد. وقتی نه مشی وجود داشته باشد و نه تشکیلات، سازمانی هم نمی تواند وجود داشته باشد.

اما در مورد این ادعا که "ساما" یک سازمان مارکسیستی انقلابی است: سال ها قبل از امروز، پس از آنکه قیوم "رهبر" در پشاور مورد سوء قصد و ترور قرار گرفت، رادیوی بی بی سی با پخش این خبر، "ساما" را یک سازمان کمونیستی و قیوم "رهبر" را یکی از رهبران کمونیست افغانستان خواند. نویسنده یا گوینده مضمون مورد بحث فعلی (تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما) بمثابة سخنگوی "ساما" فوراً احساس مسئولیت نموده و در جریان یک تماس تیلیفونی با بی بی سی، هر دو گفته رادیوی مذکور را رد نمود. او در آن صحبت تیلیفونی به رادیوی بی بی سی اعلام نمود که: "ساما" یک سازمان کمونیستی نیست بلکه یک سازمان ملی و دموکرات ضد شوروی است؛ همچنان قیوم "رهبر" نه کمونیست بلکه یکی از رهبران روحانی مقاومت ضد شوروی است، خانواده او مرتبه پیری و مرشدی دارد و این خانواده در منطقه شمالی تعداد زیادی مرید و پیرو دارد. او به این ترتیب به صورت ضمنی حتی مجید را یکی از مرشدان روحانی و مرشد طریقت خواند. در همان وقت نیز بصورت درونی در "ساما" ادعا می گردید که این سازمان یک سازمان مارکسیستی است.

ادعای امروزی در مورد مارکسیست بودن "ساما" نیز یک ادعای درونی است که در یک سیمینار مطرح شده است. هر چند نوشته "تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما" که این ادعا در آن مطرح گردیده است، درونی باقی نمانده و توسط خود نویسنده و یا گوینده و یاساندر دست اندرکاران سیمینار مذکور اینطرف و آنطرف پخش گردیده و حتی بدست ما رسیده است، اما باز هم "چال بازی های سامائی" در آن رعایت گردیده است. به این معنی که این نوشته بطور روشن هویت سازمانی مشخص ندارد. سال ها قبل از امروز، رویزیونیست های حاکم بر چین به قیوم "رهبر" توصیه کرده بودند که "باید رنگ خاکستری ساما را حفظ نماید". از قرار معلوم هنوز هم این توصیه جدا رعایت می گردد و برآمد کمونیستی

(سرخ) احتراز می گردد.

اما ببینیم که ادعای مارکسیست انقلابی بودن "ساما" بر چه پایه ای استوار است. بررسی دلایلی که این ادعا بر پایه آنها مطرح گردیده خود به روشنی نشان می دهد که ادعا کننده به عنوان یکی از رهبران اصلی گذشته "ساما" و رهبر فعلی وزنده بقیة الجیش سازمان مذکور، در مورد ابتدائی ترین مسائل مارکسیزم یعنی سه جزء مارکسیزم بی معرفت تشریف دارد. پس چگونه می تواند سازمان تحت رهبری اینگونه اشخاص یک سازمان مارکسیستی انقلابی محسوب گردد. تازه با تمام این فقر علمی خود را عقل کل می پندارد و دیگران را مبتلا به کمبود فهم و تجربه می داند.

در ابتدای نوشته گفته می شود که مارکس ماتریالیزم تاریخی را مبنا و اساس تحلیل و بررسی جامعه شناسی و تاریخ نگاری قرارداد. بعد در این مورد توضیحاتی ارائه می گردد و برین مبنا ادعای می گردد که چون اصول اعتقادی "ساما" بر مبنای ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیک استوار است، لذا یک سازمان مارکسیستی انقلابی است.

فرض کنیم اصول اعتقادی "ساما" واقعا بر مبنای ماتریالیزم تاریخی و دیالکتیک استوار باشد. آیا صرف بر این مبنا می توان گفت که این سازمان یک سازمان مارکسیستی انقلابی است؟ نه، زیرا که مارکسیزم به عنوان یک ایدئولوژی فرا گیر صرفاً یک فلسفه نیست، بلکه یک مکتب اقتصادی و یک مسلک سیاسی نیز هست. آموزش در مورد سه منبع و سه جزء مارکسیزم یکی از دروس ابتدائی و اولیه مارکسیزم است که در جنبش ما معمولاً نوشته "سه منبع و سه جزء مارکسیزم" نوشته لنین اولین متن آموزشی در این مورد بوده و هست. مطابق به متن این اثر، برای مبارزین تازه وارد آموزش داده می شود که: مارکسیزم سه جزء دارد: فلسفه مارکسیستی (ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی)، اقتصاد سیاسی مارکسیستی و تئوری های سیاسی مارکسیستی (سوسیالیزم علمی).

چگونه است که نویسنده سند مورد بحث صرفاً اصول اعتقادی مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی را نشانه مارکسیست بودن انقلابی می شمارد؟ مگر وی اثر لنین را نخوانده و به دیگران آموزش

نداده است؟ شاید هم بار بار خوانده باشد و بار بار هم به دیگران آموزش داده باشد؛ اما مفهوم آنرا درک نکرده است. چهل سال است که این شخص خود را مارکسیست می پندارد. او در طول این چهل سال "تجارب" فراوان اندوخته و سطح فهم خود را ارتقا داده است!! وای بر حال "شاگردان" این استاد!!

ولی واقعیت این است که اصول اعتقادی "ساما" مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی نبود و نیست. سازمانی که اصول اعتقادی اش مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی باشد، تشکیل جمهوری اسلامی را هدف سیاسی اش اعلام نمی نماید و "ساما" اعلام کرد؛ نه تنها در سطح "جبهه متحد ملی، بلکه در سطح خود "ساما" و در سندی بنام "اعلام مواضع ساما" که گویا درفش بیرونی آن محسوب می گردید. سازمانی که اصول اعتقادی اش مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی باشد، ارگان مرکزی اش با "بسم الله الرحمن الرحیم" منقش و مزین نمی شود و در ارگان مرکزی "ساما" (ندای آزادی) چنین شد؛ نه تنها در زمان رهبری "تازه اندیشان" و دوره اول نشراتی اش، بلکه در زمان رهبری "رهبر" و در دوره دوم نشراتی اش نیز. حتی هم اکنون بقیة الجیش این سازمان در فعالیت ها و حزب سازی های به اصطلاح دموکراتیک شان فراموش نمی کنند که برنامه هائی با بسم الله و تائید کننده جمهوری اسلامی افغانستان بیرون کنند.

حتی در همین نوشته مورد بحث فعلی می بینیم که از ماتریالیزم تاریخی حرف زده می شود و در مورد آن توضیحاتی داده می شود، ولی از ماتریالیزم دیالکتیک صرفاً تذکری به عمل می آید. در حالیکه فلسفه مارکسیزم ماتریالیزم دیالکتیک است و ماتریالیزم تاریخی بکار بستن اصول ماتریالیزم دیالکتیک در مورد تاریخ جامعه بشری و تکامل آن محسوب می شود. درینجا یک رابطه میان عام و خاص وجود دارد. ماتریالیزم دیالکتیک اساس عام اعتقادی فلسفی مارکسیزم است و ماتریالیزم تاریخی وجه خاص تطبیق این اساس عام در مورد خاص جامعه بشری. وقتی از اصول اعتقادی فلسفی یک سازمان مارکسیستی صحبت به عمل می آید، در قدم اول ماتریالیزم دیالکتیک مطرح می شود و بعد

ماتریالیسم تاریخی. اگر آن اساس مطرح نشود، طرح این وجه خاص نیز استوار نیست.

مثلاً بنیانگزاران اولیه سازمان مجاهدین خلق ایران به قول خودشان تحلیل مارکسیستی از تاریخ رومی پذیرفتند ولی ماتریالیسم دیالکتیک را قبول نداشتند. به این ترتیب در واقع تحلیل مارکسیستی آنها از تاریخ نیز در نهایت به ایدئالیسم آلوده می‌گردید.

در همان زمانی که بر آمد اسلامی در ابتدای تشکیل "ساما" به صورت یک برنامه اسلامی مطرح گردید، جناح اسلامی، سازمان مجاهدین خلق ایران را یک سازمان مارکسیستی می‌پنداشت. این جناح آن وقت استدلال می‌کرد که چون تحلیل و تجزیه سازمان مجاهدین خلق ایران مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی است، این سازمان یک سازمان مارکسیستی است. نویسنده یا گوینده "تحلیل اوضاع جاری افغانستان و وظایف ما" در آن وقت به همین جناح تعلق داشت. از قرار معلوم، ایشان پس از گذشت حدود دو و نیم دهه، تقریباً در همانجا قرار دارند و هنوز هم تشریح اصول اعتقادی مارکسیسم را از ماتریالیسم تاریخی می‌آغازند و در مورد ماتریالیسم دیالکتیک کم‌لطفی دارند.

بحث "نوشته" در مورد تضاد اساسی جامعه نیز یک بحث ناقص است. در صفحه اول "نوشته" گفته می‌شود که: "از نظر مارکس مالکان عمده‌ی وسایل تولید از یکطرف و مولدان سلب مالکیت شده از طرف دیگر، دو قطب اساسی جامعه و تضادشان تضاد اساسی جامعه است."

ما تا حال به چنین گفته‌ای از مارکس بر نخورده ایم. ضرورت آن بود که منبع و ماخذ این گفته مارکس نقل می‌شد.

به عنوان یک حکم کلی در مورد جامعه بشری باید صریحاً گفته شود که دو قطب اساسی جامعه یکی نیروهای مولده است و دیگری مناسبات تولیدی و این حکم هم در مورد جوامع طبقاتی صادق است و هم در مورد جوامع غیر طبقاتی یعنی جامعه کمونیستی اولیه و جامعه کمونیستی آینده.

برین مینا تضاد اساسی هر جامعه‌ای نیز تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی آن جامعه است. تضاد اساسی یعنی تضاد در اساس جامعه، یعنی تضاد در تولید که شامل نیروهای مولده و مناسبات تولیدی است.

نیروهای مولده یک جامعه عبارت است از نیروی کار و وسایل تولید که شامل ابزار کار و محمول یا موضوع کار است. مناسبات تولیدی عبارت است از مناسبات و روابطی که افراد جامعه در جریان تولید میان شان برقرار می‌کنند.

در جوامع طبقاتی تضاد میان طبقات اصلی استثمارگر و تحت استثمار تبارز مهمی از تضاد اساسی آن جوامع است. در چنین جوامعی مبارزات طبقه تحت استثمار علیه طبقه استثمارگر موتور محرک تکامل این جوامع به مراحل بالاتر می‌باشد. دلیل این امر آن است که نیروی کار - یا به بیان دقیق تر طبقه دارنده اصلی نیروی کار که همان طبقه تحت استثمار است - عامل دینامیک انسانی با شعور و پویای نیروهای مولده است و ضرورت کل نیروهای مولده برای تغییر و تحول کیفی در مناسبات تولیدی از طریق مبارزات این طبقه به جریان می‌افتد.

مثلاً جامعه سرمایه داری را در نظر بگیریم. نیروهای مولده در این جامعه، نیروهای مولده جمعی است و تولید بصورت جمعی صورت می‌گیرد. ولی مناسبات تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی سرمایه داران بر وسائل تولید و محصولات تولید است و همین امر باعث می‌شود که سرمایه داران در جریان تولید بتوانند نیروی کار کارگران را بخرند و آنرا نیز بصورت موقوته تحت کنترل خود و به عبارت دیگر در ملکیت خود در آورند. به این ترتیب تضاد اساسی جامعه سرمایه داری، تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی است. یک تبلور اصلی این تضاد اساسی، تضاد میان سرمایه و کار (سرمایه دار و کارگر) است و تبلور اصلی دیگر آن تضاد میان انارشی و سازماندهی یعنی انارشی در سطح کل جامعه و سازماندهی در موسسات جداگانه سرمایه داری که باعث بروز تضاد میان سرمایه داران می‌گردد. این موضوع در اثر انگلس (انتی دورینگ) به روشنی و بصورت مفصل توضیح و تشریح گردیده است. در عصر امپریالیسم تضاد میان خلق ها و ملل تحت ستم و امپریالیسم به عنوان شکل دیگری از تبلور تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی تبارز می‌نماید و همچنان تضاد میان سرمایه داران ابعاد جهانی بخود می‌گیرد.

در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی

از سه تضاد اصلی یا بزرگ جهانی نام برده می‌شود: تضاد میان قدرت های امپریالیستی، تضاد میان امپریالیسم و ملل تحت ستم و تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی درکشور های امپریالیستی. بیانیه تاکید می‌کند که این تضادها در تضاد اساسی تولید سرمایه داری ریشه دارند. به عبارت دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی یکی از تبارزات اصلی یا بزرگ تضاد اساسی تولید سرمایه داری (تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی) است.

برای روشن شدن بهتر این موضوع، قسمتی از بحث "سه جزء مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم" در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را در اینجا نقل می‌کنیم. این قسمت در مورد ماتریالیسم تاریخی است.

"ماتریالیسم تاریخی عبارت است از بکار بستن ماتریالیسم دیالکتیک در مورد جامعه بشری و تکامل آن. ماتریالیسم تاریخی بالایی نقش اساسی دو چیز تکیه می‌نماید:

۱ - تولید و تضاد اساسی آن یعنی تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی.

۲ - رابطه متقابل میان تولید و روبنای ایدئولوژیک و سیاسی جامعه.

واقعیت این است که پیدایش زندگی اجتماعی با پروسه تولید اجتماعی توأم بوده و بقایش به آن وابسته است. اما نیروهای مولده فقط میتوانند از طریق ورود انسانها به مناسبات تولیدی معین وجود داشته و تکامل نمایند. تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در مرحله معینی از تکامل نیروهای مولده آشکارا انتاگونیستی میشود. ضرورت رشد بیشتر نیروهای مولده این الزام را به وجود می‌آورد که باید یک تغییر ریشه‌یی و انقلابی در جامعه رخ داده و مناسبات تولیدی نوینی جایگزین مناسبات تولیدی کهن گردد. این تغییر ریشه‌یی و انقلابی در جامعه در روبنای ایدئولوژیک و سیاسی براه می‌افتد و حول مبارزه طبقاتی برای قدرت سیاسی متمرکز میشود. در صورتیکه شرایط مادی لازم فراهم نباشد، ایدئولوژی و سیاست نمی‌توانند انقلاب به وجود آورند، اما همینکه شرایط مادی لازم بوجود آمد، روبنای (ایدئولوژی و سیاست) بصورت عرصه تعیین کننده نبرد طبقات و نیروهای مختلف سیاسی در می‌آید و ایجاد تحول کیفی در روبنای ضرورت عمده تکامل جامعه

مبدل میشود. " (مبحث سه جزء مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم در برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان)

تعریف نظام حاکم فعلی بر افغانستان ، که در نوشته بصورت مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال آمده است ، نیز یک تعریف غلط است . در زمان جنگ مقاومت ضد جاپان در چین ، چنین تعریفی برای نظام حاکم بر چین به عمل می آمد . دلیلش این بود که چین در آن وقت رویهمرفته به دو منطقه مجزا تقسیم شده بود . منطقه تحت تصرف قوای اشغالگر جاپانی و منطقه تحت کنترل خود چینی ها ، عمدتاً گومیندان . منطقه تحت تصرف قوای اشغالگر جاپانی ، حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی داشت ، ولی منطقه تحت کنترل گومیندان حالت نیمه مستعمراتی - نیمه فئودالی و وقتی رویهمرفته وضعیت چین مجموعاً در نظر گرفته می شد ، مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودالی خوانده میشد . در زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیسم شوروی در افغانستان ، این کشور نیز بصورت مستعمره - نیمه مستعمره - نیمه فئودال تعریف می گردید . دلیلش این بود که قوای اشغالگر سوسیال امپریالیستی هیچگاه نتوانست سراسر افغانستان را اشغال نماید . بخش تحت اشغال قوای شوروی حالت مستعمراتی داشت ، درحالیکه بخش تحت اشغال مقاومت از حالت نیمه مستعمراتی برخوردار بود . در عین حال ، مناسبات نیمه فئودالی هم بر بخش تحت کنترل مقاومت حاکم بود و هم بر بخش تحت اشغال قوای شوروی .

اما شرایط فعلی چنین نیست و کل سرزمین کشور تحت اشغال قرار دارد و حاکمیت اشغالگران و دست نشانندگان شان سراسری است . در افغانستان فعلی حالت نیمه مستعمراتی وجود ندارد و این کشور ، یک کشور مستعمره - نیمه فئودال است . به عبارت دیگر افغانستان کاملاً تحت اشغال قوای متجاوز امپریالیستی قرار دارد . ولی این اشغال کامل ، به آن مفهوم نیست که نویسنده سند مورد بحث از آن می فهمد .

در صفحه چهارم نوشته گفته میشود : " جامعه شناسان اشغال کامل ، موقعیتی را میخوانند که اشغالگر بر روان اشغال شونده تسلط بیابد ، یعنی اشغال شونده اشغال را بپذیرد و آنرا به نحوی توجیه کند . هم اکنون متأسفانه امپریالیسم ما را با تطبیق پروژه

های متعدد استعماری اعم از حاکمیت جهادی و طالب و بعد نیرنگ دموکراسی و باز سازی تا اندازه ی زیادی درین گرداب فرو برده است و بطور کاملاً مشهود میبینیم و میشنومیم که بسیاری از مردم و حتی جمعی از روشنفکران ما اشغال کشور و حضور نظامی ، سیاسی و اقتصادی امپریالیسم را لازمی و موجه میدانند . امپریالیسم نیز از این وضع بهره ی اعظمی میگیرد و هم اکنون در عرصه های گوناگون زندگی ما خود را چون اختاپوس پهن کرده است . پس از توضیحاتی در مورد سلطه مستقیم امپریالیست هابر عرصه های نظامی ، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی ، نوشته می افزاید : " لذا امپریالیسم در تمام زمینه های زیر بنائی و روبنائی جامعه حضور دارد . نیروهای بومی که بمثابة متحد دست اجرایی امپریالیسم عمل میکنند ، عبارت اند از : ارتجاع سلطنتی ، تکنوکراسی غرب زده و ارتجاع مذهبی - که هر یک ازین ها به نسبت های معینی به امپریالیسم تقرب دارند . فقط جناح کوچکی از ارتجاع مذهبی هم اکنون در تقابل نسبی با امپریالیسم امریکا قرار گرفته است که از نظر تناسب قوا بهیچ صورت عمده و مهم نیست . بخش عمده ارتجاع مذهبی در زد و بند با امپریالیسم است . "

این درست است که ارتجاع سلطنتی ، تکنوکراسی غرب زده و بخش عمده ارتجاع مذهبی متحد اشغالگران اند . این نیز درست است که جمعی از روشنفکران ، که منظور از آن مطابق به زبان سامائی ، چپی ها است ، اشغال را پذیرفته اند و آنرا توجیه میکنند . این را نیز فعلاً درست فرض می کنیم که بسیاری از مردم نیز حضور نظامی ، سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی امپریالیسم را لازمی و موجه می دانند . اما در طرف دیگر ، بخش غیر عمده ارتجاع مذهبی در تقابل نسبی با اشغالگران قرار دارد ، جمعی از روشنفکران با اشغالگران مخالف اند و همچنان فرض می کنیم که از میان مردم فقط کمی از آنها اشغال را نمی پذیرند . حتی در چنین صورتی نیز موقعیتی که اشغالگران بر روان اشغال شونده تسلط مطلق داشته باشند وجود ندارد ، یعنی تمام اشغال شونده اشغال را نپذیرفته اند و آنرا به نحوی توجیه نمی کنند . لا اقل اقلیتی وجود دارد که نظراً و عملاً با اشغالگران مخالف اند و اشغال را قبول ندارند .

اما واقعیت این است که بسیاری از مردم با اشغالگران و دست نشانندگان شان موافق نه که مخالف اند . مثلاً همین انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده را در نظر بگیریم . چرا تعداد بسیار کمی از مردم در این انتخابات سهم گرفتند ؟ به دلیل اینکه بسیاری از مردم با این انتخابات مخالف بودند و این نشانه ای از مخالفت کلی آنها با اشغالگران و رژیم دست نشانده شان است . یقیناً مجموع این مخالفت ها تا حال به سطح مخالفت و مقاومت مسلحانه ارتقا نیافته است و برای دست یافتن به این ارتقای مبارزاتی باید به سختی مبارزه کرد ، اما واقعا وجود دارد . این مخالفت ها است که همه روزه بصورت حرکت های توده ای اعتراضی در نقاط مختلف کشور خود را نشان میدهد . در واقع بر پایه همین مخالفت ها است که در شرایط نبود یک مقاومت جنگی ملی مردمی و انقلابی ، طالبان آبرو باخته و ناکام شده در آزمون عملی قدرت ، دوباره موفق میگردند از میان مردم سرباز گیری نمایند و فعالیت های جنگی شان را تشدید بخشند .

ادعای نویسنده در مورد اینکه دیده و شنیده که بسیاری از مردم با اشغالگران موافق اند ، در واقع تلاشی برای محق جلوه دادن تسلیم طلبی های خود و رفقایش است . شاید عمدی دروغ نگویید و واقعا چنین باوری داشته باشد . اما وقتی دیدگاه غلط و تسلیم طلبانه باشد و جوی که انسان در آن قرار داشته باشد نیز جو تسلیم طلبانه ، انسان غلط می بیند و غلط می شنود و در نتیجه به برداشت های غلط میرسد و برداشت های غلط گذشته اش نیز بیشتر از پیش تقویت می گردد .

غلطی یا غلطی های دیدگاه نویسنده را در چه چیز هایی می توان دید ؟

غلطی های بسیاری از این دیدگاه را در سطور قبلی این نوشته ، نشانی کردیم و اینک به چند مورد دیگر آن اشاره میکنیم :
۱- عدم ایستادگی روی مائوئیسم و حتی اندیشه مائوتسه دون : در یکجای نوشته گفته می شود که " ساما " یک سازمان انقلابی مارکسیست است و گفته نمی شود که " ساما " یک سازمان انقلابی مارکسیست - لنینیست یا مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه یا مائوئیست است . حتی وقتی نوشته از جنبش بین المللی حرف می زند ، جنبش جهانی مارکسیستی - لنینیستی می گوید و نه جنبش جهانی مارکسیستی - لنینیستی -

مائوتسه دون اندیشه یا مائوتیستی . این اصطلاحات کلمات بیجان نیستند و بکار بردن یا نبردن آنها معانی و مفاهیم خاصی را افاده مینماید. در افغانستان تا حال تشکیلاتی بنام سازمان یا حزب کمونیست (مارکسیست) وجود نداشته است. رویزیونیست های خلقی و پرچمی خود شان را کمونیست (مارکسیست - لنینیست) به حساب میاوردند که نبودند. جنبش مائوتیستی افغانستان بر مبنای دفاع از موضعگیری حزب کمونیست چین یعنی حزب تحت رهبری مائوتسه دون، در مبارزه علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی، بوجودآمده همان ابتدای جنبش مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه بوده است. مائوتیست های افغانستان از همان ابتدا عادت نداشته اند که ایدئولوژی شان را مارکسیزم یا مارکسیزم - لنینیزم بگویند، بلکه همیشه مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون می گفته اند و هم اکنون مارکسیزم - لنینیزم - مائوتیزم می گویند. به نظر می رسد که "نویسنده" به عنوان یکی از اعضای سازمان بنیانگذار جنبش مائوتیستی افغانستان (سازمان جوانان مترقی) فراموش کرده است که اگر جنبش ما به ایستادگی روی اندیشه مائوتسه دون نمی پرداخت، نمی توانست و قادر نبود که با رویزیونیزم خلقی ها و پرچمی ها و سوسیال امپریالیزم شوروی مرز بندی نماید و به مبارزه علیه آنها دست بزند. در واقع بسیاری از انحرافات "نوشته"، منجمله تسلیم طلبی آن در همین عدم ایستادگی روی اندیشه مائوتسه دون یا مائوتیزم ریشه دارد.

۲ - دید غلط در مورد مرحله فعلی انقلاب افغانستان: "نوشته" از مرحله فعلی انقلاب افغانستان بصورت انقلاب ملی - دموکراتیک یاد می نماید. یقیناً مرحله فعلی انقلاب افغانستان مرحله ملی - دموکراتیک است. اما کمونیست ها (مائوتیست ها) میخواهند این مرحله، انقلاب ملی - دموکراتیک طراز نوین یا بصورت مختصر انقلاب دموکراتیک نوین باشد. انقلاب دموکراتیک نوین در واقع همان انقلاب ملی - دموکراتیک است ولی با مضمون و شکلی که کمونیست ها (مائوتیست ها) از آن می فهمند و می خواهند در عمل پیاده نمایند. انقلاب دموکراتیک نوین آن انقلاب ملی - دموکراتیک است که تحت رهبری طبقه کارگر از طریق حزب پیشاهنگش برهه می

افتد و به پیروزی می رسد. فقط این انقلاب است و به بیان دیگر فقط اینگونه انقلاب ملی - دموکراتیک است که می تواند زمینه گذار به انقلاب سوسیالیستی را فراهم نماید. در صفحه پنجم "نوشته" گفته می شود: "بنا بر این تحلیل انقلاب ما کماکان انقلاب ملی - دموکراتیک است که باید طرد تجاوز و کوتاه کردن دست امپریالیزم و فئودالیزم را هدف مقطعی خود قرار دهد، تا با گذار از آن به مرحله ی عالیتر یعنی سوسیالیزم عبور کند. تا اینجا طرح و تحلیل استراتژیک ماست ..."

این موضعگیری، یک موضعگیری غیر کمونیستی (غیر مائوتیستی) است. نه انقلاب ملی - دموکراتیک به خودی خود می تواند زمینه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی فراهم نماید و نه کوتاه کردن دست امپریالیزم و فئودالیزم فقط انقلاب دموکراتیک نوین یعنی انقلاب ملی - دموکراتیک ضد امپریالیستی و ضد فئودالی تحت رهبری طبقه کارگر می تواند زمینه را برای گذار به انقلاب سوسیالیستی فراهم نماید. (برای درک روشن تر و بیشتر این موضوع به مبحث "جهتگیری انقلاب" در برنامه حزب کمونیست (مائوتیست) افغانستان مراجعه شود.)

خلاصه وقتی می بینیم که نویسنده اساساً کار دموکراتیک را به مفهوم کار دموکراتیک نوین در نظر ندارد و از کار دموکراتیک بصورت مجمل حرف می زند متوجه می شویم که بکار برد اصطلاح انقلاب ملی - دموکراتیک توسط وی صرفاً ناکافی نه بلکه انحرافی است. اینکه در سراسر سخنرانی در یک سیمینار متشکل از سامانی ها حتی یکبار از انقلاب دموکراتیک نوین نام برده نمیشود، نشاندهنده این است که گوینده اصلاً عادت ندارد این اصطلاح را بکار برد. معنی حقیقی این عدم عادت گوینده این است که او اصلاً به دموکراسی نوین نمی اندیشد. او یقیناً به عنوان یکی از اعضای سازمان جوانان مترقی بخاطر دارد که وقتی در نشست عمومی دوم سازمان موضعگیری علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی به تصویب رسید و رسمیت یافت، در هر جایی از برنامه سازمان که کلمه دموکراسی آمده بود، صفت نوین را به آن علاوه کردند. بدون این تشخیص، صف جنبش مائوتیستی از صف

رویزیونیست های خلقی و پرچمی نمی توانست جداگردد.

۳ - عدم درک تفاوت کیفی میان فئودالیزم و نیمه فئودالیزم: در صفحه پنجم "نوشته" از تضاد میان خلق افغانستان و فئودالیزم حرف زده می شود، در حالیکه در اخیر صفحه چهارم آن، افغانستان با تاکید کشوری مستعمره - نیمه مستعمره و نیمه فئودالی خوانده شده است. در مورد فرمولبندی غلط مستعمره - نیمه مستعمره بیشتر صحبت نمی کنیم و به همان گفته های قبلی اکتفا می کنیم. ولی درینجا روی سلطه نیمه فئودالیزم مکتب می کنیم. اگر بر افغانستان نیمه فئودالیزم مسلط است، درین صورت فئودالیزم از کجا آمده و بنا به حکم نوشته بخشی از یک جهت تضاد عمده را تشکیل داده است؟ مگر میان فئودالیزم و نیمه فئودالیزم تفاوت وجود ندارد؟ اگر وجود ندارد چرا اساساً اصطلاح نیمه فئودالیزم بمیان آمده است؟

برای روشن ساختن تفاوت کیفی میان فئودالیزم و نیمه فئودالیزم به نقل قسمتی از مبحث "مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان" در برنامه حزب کمونیست (مائوتیست) افغانستان می پردازیم:

"نیمه فئودالیزم با فئودالیزم کهن تفاوت کیفی دارد و در عین حال مشخصات ذاتی مهمی از آنرا حفظ کرده است.

فئودالیزم کهن مبتنی بر تولید خود کفای طبیعی بود، یعنی بصورت مستقل و با اتکاب به منابع طبیعی موجود در محل به تولید می پرداخت و تولیدات را منحصر در خود محل به مصرف میرساند. در این نوع تولید هم مدار تولید بسته بود و هم مدار مصرف. ابزار ساده و ابتدایی بود و در خود محل تولید میگردید و در همانجا مورد استفاده قرار میگرفت. وقتی نطفه های سرمایه داری در درون نظام فئودالی رشد نمود، تولید خود کفای طبیعی پا بیای این رشد، هم از وجه تولیدی مورد ضربت قرار گرفت، هم از وجه طبقاتی و هم از وجه مصرفی. سر انجام این تضاد به مقام انتاگونیزم رسید و فئودالیزم سرنگون گردیده جای خود را به سرمایه داری سپرد. چنین بود جریان رشد و شکوفایی سرمایه داری از درون نظام فئودالی و سر انجام مسلط شدن بر آن در غرب.

اما در کشورهای تحت سلطه، منجمله افغانستان، تغییرات و تحولات در نظام فئودالی کهن، نه از طریق رشد سرمایه داری از

درون این نظام، بلکه از طریق ورود سرمایه های امپریالیستی خارجی به این کشورها، صورت گرفته است. این تغییرات و تحولات، تابع منافع و خواست های غارتگرانه سرمایه های امپریالیستی است و نه تابع نیازمندی های رشد اقتصادی این کشورها. از آنجاییکه منافع غارتگرانه سرمایه های امپریالیستی اقتضای مینماید که این کشورها بمثابه منابع مهم مواد خام و نیروی کار ارزان و بازار فروش تولیدات عمدتاً بنجل امپریالیستی همچنان حفظ گردد، سرمایه های امپریالیستی در پهلوی معرفی عناصری از مناسبات سرمایه داری به این کشورها، قویا دارای این گرایش هستند که مناسبات ماقبل سرمایه داری در این کشورها را تا آنجاییکه منافع شان اقتضا مینماید حفظ و باز تولید نمایند.

نیمه فنودالیزم محصول این دو گرایش متضاد سرمایه های امپریالیستی است. نیمه فنودالیزم به سرمایه های امپریالیستی وابسته است و در خدمت آنها قرار دارد. نیمه فنودالیزم آن شکل تغییر یافته فنودالیزم توسط سرمایه های امپریالیستی است که اساس تولید خود کفایتی طبیعی آن ویران شده ولی اساس استثمار طبقاتی آن یعنی استثمار دهقانان توسط فنودالان و به عبارت دیگر اساس نظام مالکیت و نظام طبقاتی آن رویهمرفته حفظ شده است. نیمه فنودالیزم در افغانستان نیز دارای همین مشخصات عمومی است.

در صفحه دوم " نوشته " در مورد شیوه تولید مسلط بر افغانستان با تاکید گفته می شود که: " شیوه تولید مسلط آن فنودالی است ... " مرتبط با این گفته در سطور آخری صفحه دوم و سطور اولی صفحه سوم در مورد کشت کوکنار و بنگ گفته می شود که: " ... این بخش عمده تولید زراعت تولید فنودالی صرف نمانده و در پیوند تنگاتنگ سرمایه جهانی قرار دارد. لذا می توان گفت این بخش تولید را خصلت نیمه مستعمره - نیمه فنودالی داده است. " (تاکیدات از شعله جاوید است)

گو اینکه در سائر بخش های زراعت کماکان فنودالیزم ناب مسلط است. خلاصه، " نوشته " در میان فنودالیزم و نیمه فنودالیزم سرگردان است و گاهی این و گاهی آن را شیوه تولید مسلط بر افغانستان به حساب می آورد.

۴ - تعیین نادرست تضاد عمده: " نوشته " تضاد عمده جامعه را تضاد میان خلق

افغانستان از یکطرف و امپریالیزم و فنودالیزم از طرف دیگر می داند. این فرمولبندی پس از آن در ابتدای صفحه پنجم " نوشته " می آید که در صفحه قبلی از سلطه مستقیم امپریالیزم در عرصه های نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی صحبت گردیده و نتیجه گیری می شود که امپریالیزم در تمام زمینه های زیر بنائی و روبنائی جامعه حضور دارد و افغانستان کشور اشغال شده ای است که در تمام شاهراگ های حیات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اداری آن تسلط و یا حضور امپریالیزم مشهود است.

ازین قرار " نوشته " حالت " اشغال همه جانبه کشور " را می بیند، اما از آن به این نتیجه گیری نمی رسد که درین صورت باید تضاد ملی با اشغالگران و خائنین ملی به تضاد عمده جامعه بدل شده باشد. ازین جهت از امپریالیزم و فنودالیزم بصورت عام صحبت می نماید و به اولویت مسئله ملی در رابطه با اشغالگران در شرایط امروزی افغانستان اصلاً توجهی ندارد.

موضوعاتی که میتوانند درین موضع گیری دخیل و موثر باشند عبارت اند از:

الف: گوینده یا نویسنده اصلاً متوجه این امر نیست که اشغال افغانستان در اثر یک جنگ تجاوزکارانه و خونین تحمیلی از سوی امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بوقوع پیوسته است، جنگی که همچنان ادامه دارد. این درست است که هدف این جنگ در بدو امر سرنگونی حکومت ارتجاعی و استبدادی طالبان بود، یعنی سرنگونی رژیمی که بنا به حمایت های مستقیم و غیر مستقیم خود امپریالیست های متجاوز به قدرت رسیده بود. اما هدف اصلی آن اشغال افغانستان و پیشبرد اهداف استراتژیک، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی امپریالیستی بوده و هست. ماهیت ارتجاعی و استبدادی رژیم طالبان نمی تواند ماهیت این جنگ تحمیلی را تغییر داده و آن را موجه و قابل قبول بسازد.

ب: در صفحه چهارم نوشته از ارتجاع سلطنتی، تکنوکراسی غرب زده و بخش عمده ارتجاع مذهبی، بمثابه متحد و دست اجرائی امپریالیزم صحبت می گردد. این فرمولبندی غلط است. اینها که همه در رژیم کرزی گرد آمده اند، صفت دقیق خود شان " خائنین ملی " است و صفت دقیق رژیم شان " رژیم دست نشانده " است.

امپریالیست های امریکائی و متحدین شان به افغانستان تجاوز کرده و جنگ خونینی را بر این کشور و مردمان آن تحمیل نمودند. این مرتجعین را، امپریالیست های متجاوز، از گوشه و کنار افغانستان و جهان گرد آوری نموده و از مجموعه آنها یک رژیم دست نشانده به وجود آوردند. درست نیست که اینها را متحد و دست اجرائی امپریالیست هابگوئیم. آنها نوکرو دست نشانده امپریالیست های متجاوز و اشغالگر هستند. این موضوع که آنها بخش عمده ارتجاع را تشکیل می دهند، فرقی در ماهیت آنها به وجود نمی آورد. مهم این است که حاکمیت پوشالی این خائنین ملی جمع شده در رژیم دست نشانده و دوام آن، اینک پس از چهار سال از آغاز تجاوز امپریالیست های امریکائی و متحدین شان بر افغانستان و اشغال این کشور توسط آنها، کماکان کاملاً به حضور قوای متجاوز امپریالیستی و دوام اشغال کشور توسط آنها وابسته است و از قرار معلوم سال های سال چنین خواهد بود.

واقعیت ملموس و انکارناپذیر این است که در شرایط فعلی افغانستان، که کشور تحت اشغال قوت های اشغالگر امریکائی و متحدین شان قرار دارد، تضاد ملی با قدرت های امپریالیستی به صورت تضاد ملی تمامی خلق هاوملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان، تضاد عمده جامعه محسوب میگردد. انکار این امر و حتی عدم توجه بآن به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان منجر می گردد.

۵ - در صفحه هشتم " نوشته " میخوانیم: " امروز برای بار اول ما در افغانستان زمینه ای را می بینیم که بعد از به اصطلاح دهه ی قانون اساسی میتواند انسانها با تفکرات خاص خود تبارز کنند - بدون کمونیست ها که قانون اساسی هم کارشان را ملغی قرار میدهد و تمام گردانندگان امور از ستره محکمه تا وزارت عدلیه، همگی فعالیت کمونیستی را منتفی میدانند و اجازه نمیدهند - ولی دیگران در حال حاضر اجازه دارند نشریه داشته باشند، اجازه دارند گپ بزنند، اجازه دارند ندهاد داشته باشند، اجازه دارند احزاب بسازند. "

اینکه در شرایط فعلی غیر از کمونیست ها بقیه همگی از آزادی بیان و عقیده برخوردارند و حق دارند نشریه داشته باشند و حزب بسازند، حرف بسیار نادرستی است. در

از سوی امپریالیست های اشغالگر فعالانه سهم گرفته و برای سرو سامان یافتن این رژیم کار و خدمت کرده اند .

۶ : دید انحرافی در مورد استراتژی جنگ خلق و رابطه میان استراتژی و تاکتیک : در صفحه هفتم " نوشته "می خوانیم : " تشکیل ارتش توده ئی هم اکنون در دستور روز نیست ، چه در شرایط کنونی ما جنگ مسلحانه نمی تواند به عنوان یک تاکتیک روز مطرح شود . ولی آنرا به عنوان استراتژی نظامی خود در نظر داریم . "

همچنان در صفحه نهم "نوشته" میخوانیم : " اگر کسی به عنوان یک تاکتیک مبارزاتی روز ، همین امروز جنگ مسلحانه را در افغانستان علیه امریکا و حتی علیه اخوان برای انقلابیون مطرح کند ، حماقت کرده ، تمام رفقای خود را ، سازمان و حزب خود را به قتلگاه روان کرده و این مبارزه نیست . هرگز همین امروز ، چنین چیزی در دستور روز قرار ندارد "

دیدمارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در مورد راه مبارزه چگونه است؟ مانیفیست کمونیست در آخرین جملاتش در این مورد قاطعانه اعلام مینماید: " کمونیستها عار دارند که مقاصد و نظریات شان را پنهان دارند. آنها آشکارا اعلام مینمایند که فقط از طریق توسل به قهر، از طریق سرنگونی جبری نظام اجتماعی موجود، نیل به هدف های شان میسر است. " (تاکید از ما است - شعله جاوید) مائوتسه دون درین مورد به نحو قدرتمندی تاکید مینماید: " وظیفه مرکزی و عالیترین شکل انقلاب، کسب قدرت به وسیله نیروهای مسلح یعنی حل مسئله از طریق جنگ است. این اصل مارکسیستی در همه جا... صادق است. " و شعار مرکزی مائوئیستی برای بیان راه مبارزه انقلابی عبارت است از: " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید " این شعار مائوئیستی و رد زبان شعله ئی هابود، نویسنده مورد بحث ما که زمانی شعله ئی بوده است باید بار بار این شعار را در زمان شعله ئی بودنش نعره زده باشد .

به این ترتیب برای مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها، جنگ خلق به عنوان استراتژی مبارزاتی و به عبارت دیگر خط استراتژیک مبارزه مطرح است که اشکال مختلف حرکت های تاکتیکی مبارزاتی، اعم از جنگی و غیرجنگی، در خدمت آن قرار دارد. به این معنی که تا زمانیکه این جنگ برپا

برای دموکراسی نوین وسیعا به کار توده ئی پرداختند ؛ مبارزه علیه رویونیسم و سوسیال امپریالیسم شوروی را قاطعانه به پیش بردند ، با مواضع قاطع علیه ارتجاع و امپریالیسم به مبارزه دست زدند ؛ شعار " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید " را در میان توده هابردند؛ پارلمان بازی های رژیم ارتجاعی را تحریم کردند، به تشکیل اتحادیه های دموکراتیک مثل اتحادیه محصلان پوهنتون کابل دست زدند و بطور علنی مواضع شان را در مظاهرات و همچنان جریده شعله جاوید و نشرات دیگر بیان کردند .

ایا حضرات می توانند میخوانند مظاهرات برای بیندازند علیه امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده شعار دهند و خواهان خروج قوای اشغالگر و سرنگونی رژیم پوشالی شوند؛ بازیهای انتخاباتی اشغالگران و رژیم دست نشانده را تحریم کنند، تبلیغ و ترویج برای دموکراسی نوین و کمونیسم را پیش ببرند، علنا شعار " قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون میآید " را در مظاهره ها و تجمعات مطرح نمایند و ... ؟ نه ، نه می توانند و نه می خواهند .

در واقع این حضرات ، تسلیم طلبانی اند که از همان ابتدای لشکرکشی امپریالیست های امریکائی و شکلگیری رژیم دست نشانده برای اشغالگران و دست نشاندهگان شان کم خدمت بسته اند. آنها در اروپا همزمان با آماده شدن امپریالیست های امریکائی برای یورش به افغانستان دنبال بروکرات های ظاهر شاه برآه افتادند تا در رژیم دست نشانده آینده برای خود جا و مقامی بدست آورند. تجمع خائنین ملی درین راه علنا حمایت کردند و برای شرکت در آن تلاش نمودند. برای لویه جرگه ها کار کردند و برای شرکت در آنها مجدانه سعی به عمل آوردند. انتخابات ریاست جمهوری رژیم دست نشانده را تائید کردند ، در آن سهم گرفتند و آن را مظهر اراده ملت خواندند . منطبق با احکام قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان ، دست به حزب سازی زدند و حزب شان را راجستر کردند . خط پارلمانتاریستی را در پیش گرفتند و در انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده شرکت کردند ، یعنی نه تنها این انتخابات را تائید کردند بلکه در آن کاندیدا هائی نیز معرفی نمودند . خلاصه در تمام مراحل شکلهی رژیم دست نشانده ارتجاعی

قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان هرگونه بیان و عقیده ای که مخالف اسلام باشد، ممنوع و غیر قانونی است. به عبارت دیگر در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان هرگونه بیان و عقیده ضد اسلامی ، صرف نظر از اینکه کمونیستی باشد یا غیر کمونیستی، ممنوع و غیر قانونی است. نشریه ها و احزاب نیز مشمول این حکم هستند . بصورت بسیار مشخص، هر حزب و نشریه ای باید قانون اساسی جمهوری اسلامی را تائید نماید، در غیر آن حق فعالیت ندارد ، صرف نظر از اینکه کمونیستی باشد یا غیر کمونیستی. به عبارت دیگر در جمهوری اسلامی افغانستان تنها کمونیسم غیر قانونی نیست بلکه سکولاریسم نیز غیر قانونی است . حتی بار بار دیده ایم که نوشته ها و مقالات ژورنالیست های غیر کمونیست، آنها را به پولیس و قضا و زندان کشانده است .

این موضوع بسیار روشن و واضح است. پس اینگونه ارزیابی از وضعیت موجود به چه منظوری به عمل میآید؟ " نوشته " خود جواب میدهد و بلا فاصله بعد از جملات فوق ، اضافه میکند : " از مجموع اینها ماباید به کار دموکراتیک خود بهره بگیریم. هیچ کدامش منتفی نیست ... "

همچنان در صفحه قبلی تاکید به عمل می آید : " هم اکنون که امپریالیسم و ارتجاع اغواگرانه دم از دموکراسی می زنند و نیروهای راست و میانه دارند با بهره گیری از اوضاع خود را جمع و جور میکنند، نیروی چپ باید جای خالی اش را در بین مردم پر کند . با ایجاد نهاد های دموکراتیک ، در هر عرصه ای که هموطنان ما حضور و نیاز دارند ، حضور بهم رساند ... "

یعنی بشتابیم و از وضعیت به اصطلاح دموکراتیک موجود استفاده نماییم؛ حزب علنی را جستر شده بسازیم، در بازیهای انتخاباتی سرکاری فعال شویم و برای ورود به پارلمان رژیم دست نشانده تلاش نماییم، وزارت ولایت و ریاست بدست آوریم و ...

درینجا منظور حضرات به هیچوجه آن نیست که همانند شعله ئی های دهه چهل دست به فعالیت بزنند .

دوره " دهه دموکراسی " ظاهر شاهی ، " شعله ئی ها " چگونه تبارز نمودند و به بیان روشن تر چگونه خود را تبارز دادند ؟ به تبلیغ و ترویج وسیع برای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون پرداختند ؛

موجودیت این جهادباعث میگردد که حرکت های مسلحانه خودبخودی توده ئی باانگیزه های مذهبی اصلا زمینه بروز نداشته باشد . علاوتاروشن است که مقاومت مسلحانه علیه اشغالگران ودست نشانندگان شان باشعارهای ملی،مردمی وانقلابی اصولانمی تواندخود بخودی براه بیفتد .بناء مشروط ساختن مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران به خیزش های مسلحانه خود بخودی توده ئی در حکم این است که چنین مبارزه ای از بیخ و بن رد گردد و راه پارلمانتاریستی تسلیم طلبانه در پیش گرفته شود .

واما درموردشعارمبارزه مسلحانه و " قتلگاه" : وقتی برای اولین بارشماره اول شعله جاوید دوره سوم در داخل افغانستان پخش شد وبقیایای "ساما" از آن مطلع شدند، سروصدای شان بلند شدکه اینهاهمه شعله ئی هارابه کشتن میدهندو به نابودی میکشانند . منظورشان این بودکه نشروپخش جریده کمونیستی درافغانستان باعث قتل عام شعله ئی هامیشود.ولی وقتی چنین چیزی به وقوع نه پیوست،آرام گرفتند.این سروصداکه طرح شعارمبارزه مسلحانه ازسوی حزب،طرح روان کردن همه روابط حزب به سوی قتلگاه است ، ادامه همان سر و صدا های قبلی است. البته این بارازخودنمی ترسند ، چراکه بقدرکافی به راه پارلمانتاریستی رفته اندو مطمئن هستندکه امریکائی هاورژیم کرزی آنهارابیجهت درلیست "تروریست" ها شامل خواهند ساخت .

۷ : کار دموکراتیک خواندن تسلیم طلبی : ازقرار معلوم،نویسنده سندموردبحث و هم قماشان دیگرش مثل جناب"موسوی" کار شان این استکه برای محق جلوه دادن تسلیم طلبی وتشویق تسلیم طلبان،توجیحات تئوریک فراهم نمایندوتسلیم طلبی را کار دموکراتیک جا بزنند.درین راستاست که آنها مجموع روشنفکران چپ سابقه و کنونی رابه دو جناح تقسیم میکنند:"... همین حالا روشنفکران چپ (روشنفکران تازه برخاسته یاکنهه وقدمی وازنفس افتاده) بسیار مشخص دروجناح صنفبندی شده اند . یک جناحش بطرف مبارزات ایدئولوژیک توجه میکند، بیشترازمواضع چپ انقلابی برآمدارد و آنرا مطلق میسازد. یک جناح دیگر بطرف مبارزات دموکراتیک رفته ،به کارهای دموکراتیک درداخل جامعه ماچسپیده وآنرا مطلق ساخته است. عملااین واقعیت است .

شعار مبارزاتی روز ، احمقانه خوانده می شود و چرا میدان مبارزه مسلحانه قتلگاه خوانده میشود ؟ لایبد بخاطر آنکه مبارزات مسلحانه خودبخودی وسیع توده ئی وجود ندارد.چنین درکی ازمبارزه مسلحانه مبتنی بر استراتژی مبارزاتی جنگ خلق مائوئیستی نیست .

در گذشته جنگ خلق در چین با تکیه بر مبارزات مسلحانه خودبخودی وسیع توده ئی شروع نشد،بلکه حزب کمونیست چین و توده های تحت رهبری اش،آگاهانه این جنگ را شروع کردندوپیش بردند.جنگ خلق هاو مبارزات مسلحانه جاری درکشورهای مختلف،درنیپال ،درپیرو،درهند، درفلپین، درترکیه... نیزهیچکدام باتکیه برمبارزات مسلحانه خود بخودی وسیع توده ئی براه نیفتاده است ، بلکه احزاب این کشورهاوتوده های تحت رهبری شان آگاهانه این جنگ ها را آغاز کرده و به پیش میبرند .

جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی درافغانستان عمدتازاطریق مبارزات مسلحانه خودبخودی توده های مردم براه افتاد.امالین امرنیزمطلق نبود،بلکه درپهلوی این مبارزات خودبخودی،حرکتهای مسلحانه آگاهانه احزاب ارتجاعی اسلامی و همچنان فعالیت های مبارزاتی مسلحانه آگاهانه نیروهای مترقی نیز شامل بود .

درشرایط امروزی مبارزات مسلحانه خودبخودی توده ئی علیه اشغالگران و دست نشانگان شان وجودندارد.باتوجه به شرایط کنونی افغانستان، منطقه و جهان بعید به نظر میرسد که چنین مبارزاتی براه بیفتد . مابایدیک تفاوت مشخص میان تجاوز سوسیال امپریالیستهای شوروی به افغانستان وتجاوز امپریالیستهای امریکائی به افغانستان را درنظر بگیریم. سوسیال امپریالیست ها رژیم حفیظ الله امین راسرنگون کردندو خودش راکشتند.اینکار فقط چندساعت را در برگرفت. پس از آن تمام خلقی هاوپرچمی ها زیردرفش اشغالگران ودرخدمت آنها قرار داشتند.اماتجاوز امپریالیستهابایک مقاومت تقریبادوماهه رژیم طالبان مواجه شد.پس از سرنگونی این رژیم،ملا عمرجان به سلامت بردوهمین امردرپهلوی عوامل دیگری باعث گردیدکه طالبان بعداز سرنگونی رژیم شان نیزبتوانندبه جنگ،ولودر سطح بسیار پائین، ادامه دهند.درواقع جهاداسلامی طالبان علیه امریکاورژیم کرزی ادامه یافته است .

نگر دیده ، تمامی اشکال مبارزاتی در خدمت تدارک برای برپائی آن و پس از آنکه برپا گردید ، در خدمت پیشبرد آن باید قرار داشته باشد . جنگ خلق ، به آن صورتی که " نویسنده " میگوید ، صرفا استراتژی نظامی نیست . جنگ انقلابی و مبارزه برای تشکیل ارتش انقلابی را استراتژی نظامی خواندن به این معنی است که استراتژی های دیگری ، مثلا راه پارلمانی و نهایتا گذار مسالمت آمیز به انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی، نیز می تواند مطرح باشد .

" نویسنده " میگویدکه درشرایط امروز به هیچوجه مبارزه مسلحانه نمی تواند به عنوان تاکتیک مبارزاتی روز مطرح باشد ، ولی آنرا به عنوان استراتژی نظامی قبول دارد. درینجاظاهر تاکتیک مبارزاتی روز ، یعنی مبارزات به اصطلاح دموکراتیک قانونی، درتابعیت از استراتژی قرارنداردو درخدمت آن قرار نمیگیرد.اماصل مسئله آن است که مبارزه مسلحانه وجنگ خلق،به عنوان خط استراتژیک مبارزاتی،ردمی گرددو طبقا خط استراتژیک دیگری باید مد نظر قرار بگیرد واین همان پارلمانتاریزم است " ساما " در گذشته ، اعلام مواضع اسلامی را ظاهرا به عنوان درفش تاکتیکی بیرونی مطرح نمود ، اما در اصل همین درفش ، نقش استراتژیک بازی نمود ، چرا که مبارزه برای تشکیل جمهوری اسلامی بر مبنای آن مورد پذیرش قرار گرفت و مبارزه برای تشکیل یک نظام سیاسی یک امر تاکتیکی نیست .

امروز،درشرایط سلطه اشغالگران و حاکمیت رژیم دست نشانده ، مبارزه مسلحانه علیه اشغالگران و دست نشانندگان شان به عنوان ضرورت مبارزاتی انصراف نا پذیر روز مطرح است که باید با تمام قوت برای برپائی هرچه سریع تر واصلی تر آن تدارک دید . اگر کسی مثل نویسنده مورد بحث ما بگوید که نه در شرایط فعلی این کارانکنید وبجای آن به پارلمان بروید ، ولو اینکه این طرح را به عنوان یک طرح تاکتیکی مطرح نماید،معلوم است که منظوروش حرکت در راستای طرحات سیاسی اشغالگران برای شکلهی رژیم دست نشانده است و این یک طرح استراتژیک است. در واقع این طرح کماکان همان طرح سامانی سابقه برای تشکیل جمهوری اسلامی است ، جمهوری اسلامی افغانستان !!

چرا طرح شعار مبارزه مسلحانه به عنوان

باقی مانده باشد، چنین افرادی سرانجام " وطن سیاسی" شان را در خواهند یافت، در غیر آن راه قبرستان پارلمان تار نیستی، به مفهوم ایدئولوژیک - سیاسی، توسط تسلیم طلبان بازگردیده است. <

راکاردموکر اتیک خواندن و آنرا با کار کمونیستی " حزب کمونیست و غیره" ممزوج کردن اولاً یک طرح تسلیم طلبانه است و ثانیاً یک کار ناممکن. "هم این و هم آن" رانه " حزب کمونیست و غیره" اجازه عملی شدن میدهند و نه تسلیم طلبان به آن تن در خواهند داد. " نویسنده" این امر را بخوبی میدانند. به همین جهت در پهلوی اینکه رسالت خود و رفقاییش را در هم شکستن هر دو مطلق گرائی " چپ" و راست اعلام می نماید، فراموش نمیکند که با نسبت دادن حماقت به " چپ"، جنبه عمده این " رسالت" را در هم شکستن مطلق گرائی " چپ" تعیین نماید، در حالیکه در مورد تسلیم طلبان هرگز چنین گستاخی ای مرتکب نمیشود و کار آنها را مطابق به شرایط و اوضاع اعلام میکند. او صریحاً حکم میکند که طرفداران نبرد مسلحانه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده سازمان و حزب شان را به قتلگاه روان میکنند، ولی در مورد تسلیم طلبان هرگز نمیگوید که با خدمت گزاری به اشغالگران و رژیم ارتجاعی دست نشانده، خود و دار و دسته شان را به خاکدان ذلت و خیانت به میهن، مردم و انقلاب میاندازند. او میگوید که همین امروز هرگز نبرد مسلحانه و مبارزه برای تشکیل ارتش انقلابی در دستور روز قرار ندارد. ولی کار به اصطلاح دموکراتیک تسلیم طلبان را تأیید می کند و آن را کار مطابق به شرایط و اوضاع اعلام می نماید، منتها برای بهتر ساختن آن شرط و شروطی تعیین می نماید.

در چوکات چنین موضعگیری ای طرح تشکیل حزب کمونیست سراسری از سوی " نویسنده" فریبکارانه است. برای وی و رفقاییش، حزب در واقع همان است که راجستر شده و به پارلمان می رود. آنها چنین شعار هائی را برای فریب ذهنیت هائی بکار می برند که هنوز متوهم اند و حضرات را گویا کمونیست به حساب می آورند. از قرار معلوم این طرح ناکام و غیر قابل تطبیق نیز هست، چرا که خود طراحان در پی تحقق عملی طرح شان نیستند. کمونیست ها (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست ها) در افغانستان، اکنون " وطن سیاسی" شان را یعنی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان را دارانند و هیچ نیازی ندارند که در قلمروهای بیگانه " پناهنده سیاسی" باشند. چنانچه روحیات و گرایشات کمونیستی در نزد این یا آن فرد از بقایای " ساما"

یک جناح به حزب و نهاد دموکراتیک سازی و کشیدن نشریه های دموکراتیک در غلطیده است و جهت دیگر را در نظر ندارد. (به نظر میرسد که این جمله خلط و درهم بر هم است - شعله جاوید) جناح دیگر هم جبهه ضد امپریالیزم و ارتجاع میسازد، حزب کمونیست است و غیره که در جناح چپ قرار میگیرند و فقط روی مبارزات ایدئولوژیک تکیه میکنند و هرگونه کار دموکراتیک رانفی می کنند. این دو تا واقعیت است در درون جامعه ما. نقش سازنده و تاریخی ما این است که این هر دو مطلق را در هم بشکنیم و از این هر دو گرایش، از این هر دو پتانسیل یک سنتزی بکشیم که هر دوی شان بتواند آب بخورد، هر دوی شان بیایند در یک محور جمع شوند. هم این و هم آن ... "

به این ترتیب هم فعالیت ها و مبارزات " حزب کمونیست و غیره" و ارو نه جلوه داده میشود و هم فعالیت های تسلیم طلبانه ای که آشکارا در خدمت اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده ارتجاعی شان است. تا آنجائیکه به فعالیتها و مبارزات " حزب کمونیست و غیره" مربوط است، این مبارزات را صراً ایدئولوژیک خواندن غلط است. این مبارزات نه تنها مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی کمونیستی است، بلکه مبارزات ملی - دموکراتیک اصولی یعنی مبارزات دموکراتیک نوین را نیز در بر می گیرد. به نظر میرسد که " نویسنده" از این موضوع اطلاع نداشته باشد. بهمین خاطر ادعای اینکه " حزب کمونیست و غیره" هر گونه کار دموکراتیک رانفی میکند، یک ادعای دروغین عمدی است.

اما ببینیم آنها تیکه " به کار دموکراتیک در داخل جامعه ما چسبیده و آن را مطلق ساخته اند " چه کسانی اند و کار شان چگونه کاری است؟ " نوشته" در این مورد به روشنی صحبت نمیکند، اما بخوبی روشن است که چه کار و چه کسانی را مد نظر دارد. تسلیم طلبی را و تسلیم طلبان را. آنها تیکه را که به مقامات بالائی در رژیم دست نشانده دست یافته اند، احزاب پارلمانتاریست راجستر شده را، کسانی را که حرص و کیل شدن و نشستن در پارلمان دست ساخته امپریالیست های اشغالگر، جان و روان شان را فاسد ساخته است، و... اینها کسانی اند که کار دموکراتیک نمیکند، بلکه در خدمت اشغالگران و در خدمت رژیم دست نشانده ارتجاعی قرار دارند. تسلیم طلبی

بقیه از صفحه : ۲۷

دموکرات نمائی

مدر نیزم...

خلاف نظر " محقق نسب" که شمشیر ارتداد را وسیله تحمیل حاکمیت مستبدان میدانند، این شمشیر در طول تاریخ اسلام، یکی از حربه های مهم حفاظت دین و مسلمان نگهداشتن مردم بوده و هست. نه تنها در دوره های امویان و عباسیان و بعد از آن، بلکه در صدر اسلام، در زمان محمد و همچنان خلفای چهار گانه نیز از این حربه استفاده به عمل آمده است.

این موضوع قابل دقت است که " محقق نسب" فراموش نمی نماید که ارتداد مبتنی بر مواضع سیاسی، حزبی و اجتماعی رایج جرم قابل جزا اعلام نماید. او فقط ارتداد فکری و عقیدتی خصوصی را عمل حرام غیر قابل مجازات دنیوی اعلام مینماید. بناءً از لحاظ سیاسی با مجازات کنندگان خود اختلافی ندارد. در واقع بهمین جهت قضات او را صرفاً به دو سال زندان محکوم کردند. اگر او ارتداد مبتنی بر مواضع سیاسی و حزبی و اجتماعی را نیز جرم غیر قابل مجازات دنیوی اعلام میکرد، جزایش همان بود که حارنوال تقاضا کرده بود، یعنی اعدام. <

مصاحبه نشریه حقیقت با سخنگوی حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان شهریور (سنبله) ۱۳۸۴

گرفت. شکل دیگر آن تظاهرات علیه رژیم دست نشانده است، مثل تظاهرات ماه ثور (اردیبهشت-ح) مردم هرات و تظاهرات مردم قندهار که در همان مواقع صورت گرفت. شکل دیگر حرکت های توده ای تظاهرات اعتراضی ای است که توسط متعلمین (محصّلین -ح) و محصلین (دانشجویان-ح) براه میافتد، مثل تظاهرات محصلین پوهنتون (دانشگاه -ح) کابل، پوهنتون هرات، متعلمین فراه، محصلین پوهنتون خوست، محصلین پوهنتون بلخ و غیره. زنان و دختران نیز گاهی دست به تظاهرات می زنند، مثل تظاهرات زنان و دختران در تخار، تظاهرات زنان در فیض آباد بدخشان و تظاهرات محصلات پوهنتون کابل. بیشترین موارد اعتراضات و تظاهرات توده ای به مسائل اقتصادی و شغلی مربوط است. این موارد شامل تظاهرات کارگران، دست فروشان، مامورین پائین رتبه تنقیص شده، افسران تنقیص شده پولیس واردو (ارتش-ح)، معلولین و غیره است. یک مورد دیگر از اعتراضات توده ای، تظاهرات پناهندگان برگشتی است.

□ دلایل ناراضی ها و مخالفتها چیست ؟

• دلایل مختلف دارد. اعتراضات علیه قوای اشغالگر در عکس العمل علیه خانه تلاشی ها، دستگیری ها و رویه تشدد آمیز آنها صورت میگیرد. تظاهرات ضد حکومتی معمولاً در رابطه با مسائل امنیتی بوقوع می پیوندد، مثل اعتراض در عدم جلوگیری از اختطاف (ربودن-ح) گسترده اطفال (مورد قندهار) و یا اعتراض علیه بی بند و باری های قوت های مسلح دولتی (مورد هرات). متعلمین و محصلین معمولاً در رابطه با خواستهای تحصیلی شان دست به اعتراض میزنند، مثلاً خواست اصلاح سیستم امتحانات کانکور پوهنتون ها، خواست لیلیه برای محصلین مسافرو اصلاح وضع لیلیه ها، اعتراض علیه فساد در تشکیلات معارف و یا اعتراض علیه بی امنیتی در محیط پوهنتون. زنان و دختران معمولاً علیه بی بند و باری ها و زورگوئیهای فرماندهان جهادی یا پولیس دست به اعتراض

و از توده ها خواسته است که در آن شرکت نکنند و این بازی امپریالیستی - ارتجاعی را باناکامی مواجه سازند. به نظر ما انتخابات پارلمانی، همانند انتخابات ریاست جمهوری و انتخابات مسخره ترقیلی برای لویه جرگه ها، نه تنها راه حل بحران کنونی افغانستان نیست، بلکه آن را عمیقتر و گسترده تر میسازد؛ به عبارت دیگر این انتخابات بحران موجود را نهادینه میکند و به آن رسمیت میدهد. یکی از وظایف اصلی پارلمان آینده رژیم دست نشانده این خواهد بود که توافقنامه میان کرسی و بوش را مورد تصویب قرار دهد و برای حضور در امدت قوت های اشغالگر امریکائی در افغانستان " مجوز قانونی " فراهم سازد.

ماهیت ارتجاعی، ضد مردمی و ضد ملی این انتخابات از کاندیداهای شرکت کننده در آن بخوبی روشن و هویدا است. تنها در منطقه شیعه نشین هزاره جات به تعداد ۳۵ نفر از ملا های مرتجع تحصیل کرده در قم که همه مزدوران جمهوری اسلامی ایران هستند کاندیدای شرکت در انتخابات پارلمان مرکزی هستند. یقیناً این کاندیدا ها حمایت های مالی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران را در پشت سر خود دارند. کسانی از آنها چانس وارد شدن به پارلمان آینده رژیم دست نشانده را بدست خواهند آورد. جمهوری اسلامی ایران در مورد افغانستان همیشه دو دوزه بازی میکند. ملا های بر سر قدرت ایرانی در حالیکه ظاهراً با حضور قوت های امریکائی در افغانستان مخالفت های لفظی نشان میدهند، از رژیم دست نشانده کرسی فعالانه حمایت مینمایند. اینک آنها مزدوران شان را بسیج کرده اند تا فعالانه در انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده شرکت کنند.

□ موقعیت مبارزات توده ای چگونه است؟

• مبارزات توده ای به اشکال مختلف جریان مییابند. یک شکل آن مبارزاتی است که علیه قوای اشغالگر براه میافتد، مثل تظاهرات وسیع مردم ننگرهار در زمستان گذشته یا تظاهرات مردم اطراف بگرام که چندی قبل صورت

حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان یکی از احزاب شرکت کننده در « جنبش انقلابی انترناسیونالیستی » است که از وحدت « حزب کمونیست افغانستان »، « سازمان پیکار برای نجات افغانستان » و « اتحاد انقلابی کارگران افغانستان » ایجاد شده است. کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائونیستی) افغانستان در اول ماه مه ۱۳۸۳ برگزار شد. ارگان این حزب « شعله جاوید » نام دارد.

□ در مورد انتخابات پارلمانی جاری در افغانستان چه فکر می کنید؟

• انتخابات در یک نظام مبتنی بر استثمار و ستم یک دام فریب است. انتخابات در کشور های نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی پرده نازکی است برای استتار استبداد حاکم بر جامعه. حتی در کشور های پیشرفته سرمایه داری که گویا انتخابات سرمایه دارانه زمینه و مایه ای دارد، مفهوم حقیقی انتخابات این است که مردم هر چند سال بعد یک بار فرصت مییابند که از میان استثمارگران کسی و پاکسانی را برای حکومت کردن بر خود انتخاب کنند. اما انتخابات جاری پارلمانی در افغانستان، انتخاباتی در این سطوح نیز نیست. این انتخابات حتی یک انتخابات معمولی ارتجاعی در یک کشور نیمه فئودال - نیمه مستعمره نیست، بلکه به اصطلاح انتخاباتی است که در یک کشور تحت اشغال نیمه فئودالی و ویران صورت میگیرد، کشوری که حتی بخشی از مصارف انتخابات را نیز نمی تواند خود تهیه کند. مصارف انتخابات پارلمانی رژیم دست نشانده در حدود ۱۵۰ میلیون دالر امریکائی بر آورده شده است که تماماً توسط اشغالگران تهیه میگردد. آنها این انتخابات را با خاطر آرایش به اصطلاح دموکراتیک رژیم دست نشانده شان روی دست گرفته اند. آنها علاوه بر تمویل این انتخابات، امنیت آنرا نیز تامین میکنند و جریان آنرا بمثابه بهانه ای برای ازدیاد نیرو های اشغالگر شان در افغانستان بکار می گیرند.

حزب مائون انتخابات را تحریم کرده است

میزنند. کارگران یا علیه بیکاری اعتراض میکنند، یا علیه دستمزد نا کافی و یا علیه اخراج از کار. دست فروشان در اعتراض علیه مزاحمت های پولیس و مامورین شاروالی (شهر داری) دست به تظاهرات می زنند. مامورین پائین رتبه معمولاً علیه اخراج آنها از ادارات اعتراض می نمایند. افسران تنقیص شده اردو و پولیس نیز بخاطر اخراج از کار دست به تظاهرات میزنند. معلولین بخاطر عدم پرداخت معاش شان از طرف وزارت شهدا و معلولین "چندین بار دست به اعتراض زده اند. پناهندگان برگشتی در اعتراض علیه بی سرپناهی و مرگ و میر پیرمردان، زنان و اطفال شان از گرما و سرما معترض می شوند.

به این ترتیب این اعتراضات در اکثریت قریب به اتفاق موارد متوجه اشغالگران و رژیم دست نشانده است.

□ **برخورد حکومت با این گونه اعتراضات توده ای چگونه است؟ آیا دست به برخورد خشن و سرکوب میزند؟**

• برخوردهای مختلف صورت میگیرد. خواست های اقتصادی و شغلی را معمولاً نا دیده میگیرند و بهانه شان این است که بودجه ندارند. در موارد دیگر اگر اعتراضات تندی اختیار کند یا شعارهای مظاهرات تند شود، به درجات مختلف دست به سرکوب می زنند.

□ **تندی اعتراضات و شعارهای تندیچی چه؟**
• یعنی اینکه اعتراضات شکل خشن بگیرد و یا شعارهایی از قبیل مرده باد کرزی، مرده باد امریکا، مرده باد و طفر و شان و غیره مطرح شوند.

□ **اینها شعارهای طالبان نیستند؟**

• نه، این حرکت ها معمولاً خود بخودی و بدون سازماندهی از طرف کدام نیروی سیاسی مشخص بوجود میآیند. بعضی از این حرکت ها مثل اعتراضاتی که علیه توهین های مذهبی سربازان امریکائی در زندان گوانتانامو صورت گرفت، شکل مذهبی بخود میگیرد و خواهی نخواهی تا حد معینی به نفع طالبان تمام می شود. ولی حرکت های دیگر و اکثریت آنها چنین نیستند. روشن است که این شعارها را طالبان نیز مطرح میکنند. در چنین مواردی رژیم دستنشانده و اشغالگران امریکائی معمولاً سعی میکنند سرکوبگری شان را با تمسک به مشابهت شعارها توجیه کنند. تا حال چندین مورد سرکوب خونین به وقوع پیوسته و مظاهرات بخاک و خون کشیده

شده اند؛ دو مورد در هرات، یک مورد در قندهار، یک مورد در غزنی، یک مورد در وردگ، یک مورد در لوگر، دو مورد در کابل، دو مورد در ننگرهار و... مجموع این سرکوب ها بیشتر از پنجاه نفر تلفات و تعداد زیادی زخمی و دستگیر داشته است.

□ **گفتید اکثریت حرکت های توده ای با خواست های اقتصادی و شغلی به میان می آیند. میزان دستمزد کارگران چقدر است؟**

• عملاً چیزی بنام قانون کار وجود ندارد. قانونی در این مورد از زمان رژیم مزدور "شوروی" باقی مانده است که عملاً مورد تطبیق نیست. دستمزد کارگران در موارد مختلف فرق میکند و یکسان نیست. یک کارگر روزمزدکارهای ساختمانی روزانه تا ۲۰۰۰ افغانی مزد می گیرد که اگر سی روز در ماه کار پیدا کرده بتواند از ماهانه اش مبلغ ۶۰۰۰ افغانی میشود. ولی در موارد بسیاری چنین نیست و این کارگران روزهای بیکاری زیاد دارند. یک بنای ماهروزانه طور اوسط ۵۰۰ افغانی مزد میگیرد که اگر مکمل کار کند ماهانه ۱۵۰۰۰ افغانی می شود، ولی بنا هاهم روزهای بیکاری زیاد دارند. در بخش کارگران ترانسپورت یعنی در یورها (راننده ها) و کلینرها (شاگرد راننده ها) وضع طور دیگری است. در یوران موترهای (خود روها- ح) بزرگ یعنی لاری های بارکش (کامیون های بزرگ- ح) و بس های (اتوبوس های- ح) مسافربری ماهانه از ۱۰۰۰۰ تا ۱۵۰۰۰ افغانی مزد میگیرند. در یورهای موترهای خورد مسافربری، چه تاکسی های شهری و چه موترهایی که در شاهراه ها مسافرکشی می کنند، معمولاً موتر را به اجاره میگیرند و یا عائد خالص روزانه را با صاحب موتر تقسیم می کنند. ولی کلینرها (شاگرد در یورها) اصلاً معاش ندارند و مالکان موترها به دلخواه کم و بیش پول جیب خرجی، معمولاً بصورت هفته وار، به آنها میدهند. در شرکت های ساختمانی و "ان. جی. او" هامزدکارگرتور اوسط ۶۰۰۰ افغانی و مزد بنا ۱۵۰۰۰ افغانی است و در یورها از ۸۰۰۰ افغانی تا ۱۵۰۰۰ افغانی مزد میگیرند. کارگران کارخانه ها معمولاً مزد شان به حساب روزانه نسبت به کارگران روی بازار کمتر است و معمولاً از ۳۵۰۰ تا ۴۰۰۰ افغانی ماهانه است که روزانه کمتر از ۱۵۰ افغانی می شود.

□ **دستمزد زنان کارگر چقدر است؟ نسبت**

آن با دستمزد کارگران مرد چگونه است؟
• دستمزد زنان کارگر معمولاً کمتر از دستمزد کارگران مرد است و در مواردی بسیار کم است. مثلاً دستمزد زنان کارگری که در یک کارخانه سامان (وسایل- ح) برق سازی کار میکنند ماهانه ۲۰۰۰ افغانی است. ولی کارگران زنی که در پشم پاک، کشمش پاک و پسته پاک کار میکنند، بصورت روزانه مزد نمیگیرند، بلکه برای پاک کردن مقدار معینی پشم یا کشمش یا پسته، مبلغ معینی پول به آنها پرداخت میشود. این زنان کارگر معمولاً با اطفال شان یکجا کار می کنند. اگر مزد روزانه آنها را محاسبه کنیم، شاید به زحمت به ۵۰ افغانی برسد. کارگران قالین باف، چه پسر و چه دختر، یا هیچ دستمزد ندارند و یا مزد بسیار کمی میگیرند. میزان استثمار در قالین بافی بسیار شدید است. یک کارگر ماهر قالین بافی که بتواند به سمت استادکار کند، حداکثر ماهانه ۲۰۰۰ افغانی مزد دارد. در ساحات دیگر کارگری نیز دستمزد کارگران شدیداً متفاوت است.

ولی با وجود تمام این مسائل، اولین مشکل کارگران در افغانستان عدم اشتغال است. با وجودی که خیل عظیمی از کارگران افغانستانی برای کار یابی به پاکستان و ایران و یا کشور های خلیج آواره می شوند، ولی بازم برای تعداد زیادی از کارگران داخل افغانستان کار پیدا نمیشود. در کارهای ساختمانی و سرک سازی (جاده سازی) زمینه های معین اشتغال می تواند برای کارگران بوجود بیاید، ولی تقریباً نصف این زمینه های اشتغال را کارگران ماهر خارجی با دستمزدهای نسبتاً زیاد در مقایسه با کارگران افغانستانی اشغال میکنند. کارگران افغانستانی ای که در کمپنی های سرک سازی خارجی کار میکنند، در خود افغانستان مورد تبعیض واقع میشوند و از لحاظ ملی مورد توهین و تحقیر قرار می گیرند. وضع در یک کشور تحت اشغال فقط همین گونه میتواند باشد.

□ **طالبان در شرایط کنونی در چه موقعیتی هستند؟**

• طالبان کنونی صرفاً یک بخش از طالبان بر سر قدرت سابق هستند. طالبان چندین جناح بودند. یک جناح، ملا عمر و طالبان نزدیک به وی بودند که سر سخت ترین جناح بنیاد گرای طالبان محسوب می شدند. جناح دیگر ملا ربانی و اطرافیانش بودند که نسبت به جناح ملا عمر کم و بیش به اصطلاح

معتدل بودند. ملاریانی بعد از تصرف کابل توسط طالبان بحیث کفیل صدراعظم (نخست وزیر) حکومت طالبان تعیین گردید. یک جناح دیگر همین گروه امروزی " خدام الفرقان " بود که شامل ملا های نسبتا مسن تر و نزدیک به ملاریانی بود. اینها جناح های اصلی طالبان بودند که شامل ملا ها و طلاب مدارس دینی می شدند. علاوه بر فرمانداران ظاهر شاه (شامل کرزی و پدرش)، خلقی های گروه شاه نواز تلی که علیه نجیب دست به کودتای ناکام زد و حزب افغان ملت (شتونپست های پشتون) نیز از طالبان حمایت سیاسی و نظامی می کردند. بعد از آنکه کابل توسط طالبان تصرف گردید، آنها علیه ظاهر شاه موضع گیری کردند و بر علاوه مدت زمان اندکی بعد از آن اعلام امارت اسلامی کردند و ملا عمر را امیر المومنین خواندند. این حرکت های طالبان تقریبا همزمان با نزدیک شدن علنی آنها به اسامه بن لادن و القاعده صورت گرفت. در وضعیت جدید از یکجانب جناح ظاهر شاه یعنی خاندان سلطنتی سابق و بروکرات ها و خوانین پشتون هوادار شان از طالبان فاصله گرفت و از جانب دیگر کم کم امریکائی ها از طالبان دور شدند. از آن پس بود که پدر کرزی توسط طالبان ترور شد. پس از حادثه یازده سپتامبر سال ۲۰۰۱ خلقی ها، افغان ملتی ها، گروه خدام الفرقان و حتی تا حدی طرفداران ملاریانی از ملا عمر فاصله گرفتند. باز میان رفتن امارت اسلامی طالبان، در واقع بخش کوچکی از طالبان که عمدتا افراد جناح ملا عمر را در بر میگیرد، مخالفت علیه امریکاورژیم دست نشانده جدید را ادامه دادند. ولی سائر جناح ها تماما به درجات مختلف در رژیم جدید ادغام شدند. تنها گروه " خدام الفرقان " بیرون از رژیم باقی مانده بود که آنها با وساطت حلقاتی از پاکستانی ها از مدت ها قبل به این طرف با حکومت کرزی مصروف مذاکره است.

از لحاظ نظامی نیز بخش کوچکی از نیروهای طالبان بر سر قدرت سابق، به جنگ ادامه داده اند. بخش مهمی از نیروهای آنها در جریان حملات نیروهای امریکائی نابود شدند. بخش دیگر بعد از شکست پراکنده گشته و مضمحل شدند. یک بخش از آن نیروها به حکومت پیوستند و در ترکیب قوت های نظامی مربوط به جناح کرزی سهم گرفتند.

به این ترتیب طالبان امروزی هم از لحاظ

نظامی و هم از لحاظ سیاسی بخش کوچکی از طالبان سابق را تشکیل می دهند.

□ **تعداد جنگ جویان فعلی طالبان چقدر است؟**

• احصائیه دقیق وجود ندارد. امریکائیها تعداد آنها را در حدود هزار نفر تخمین میزنند. خود طالبان نیز احصائیه دقیق نمی دهند ولی ادعا دارند که در سی و لایت از سی و چهار ولایت افغانستان نیرو دارند. این نیروها مناطق متصرفه دائمی ندارند و به جنگ چریکی پراکنده ادامه می دهند. گاهی اوقات در گروه های ۲۰۰ نفره و ۳۰۰ نفره دست به عملیات میزنند، بخصوص در مناطق نزدیک به مرز پاکستان. نیروهای طالبان گاهی اوقات مناطق معینی را در بعضی ولسوالیهای (ولسوال از لحاظ تقسیم بندی شهر - بخش - و ده معادل بخش قرار میگیرد - ج) مناطق پشتون نشین کشور تصرف میکنند ولی قادر به حفظ طولانی مدت این مناطق نیستند. به این ترتیب عملا تمام کشور تحت اشغال قوت های مهاجم امریکائی و متحدین شان قرار دارد.

□ **طالبان فقط در مناطق پشتون نشین حضور دارند یا در مناطق دیگر هم هستند؟**

• در این اواخر به نظر میرسد که در مناطق دیگر نیز هستند، اما در آنجا هانیز اکتفاء شان بیشتر بر ساکنین پشتون این مناطق است. طالبان در زمان قدرت شان نیز بصورت عمده بافت تک ملیتی داشتند و فعال بصورت شدیدی به پشتون ها محدود شده اند.

□ **برخورد مردم نسبت به آنها چیست؟**

• توده های پشتون عمدتا با اشغالگران و رژیم دست نشانده مخالف هستند. طالبان تا حد معینی قادر اند از این مخالفت به نفع خود شان استفاده کنند. به این معنی که خدمات لوجیستیکی از آنها دریافت دارند و تا حد معینی از میان شان سرباز گیری نمایند. اما این توده ها بنا به دلایل مختلف، منجمله عدم کشش کافی شعارهای فعلی طالبان، فعالانه در جنگ سهم نمی گیرند. واقعیت این است که شعارهای مذهبی کوربه آن صورتی که توسط نیروهای سیاسی مذهبی علیه " شوروی " هاورژیم دست نشانده شان قابل استفاده بود، علیه امریکا و رژیم دست نشانده فعلی قابل استفاده نیست. به دو دلیل: اول اینکه امریکا " دوست نزدیک " مجاهدین اسلامی در دوره مقاومت ضد " شوروی " بود و ماسک کمونیستی بر چهره ندارد و ثانیاً به این خاطر که رژیم دست نشانده

فعلی " جمهوری اسلامی " است. این دو عامل دست بدست هم داده وانگیزه های مذهبی مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را تضعیف می نمایند.

در میان غیر پشتون ها طالبان در واقع جای پائی ندارند. توده های غیر پشتون در افغانستان به شدت با طالبان مخالف اند. البته هنوز هم در میان غیر پشتون ها تسلیم طلبی در قبال اشغالگران و رژیم دست نشانده گسترده است و یک عامل آن نیز ترس از برگشت مجدد رژیم طالبان است. ولی در میان غیر پشتون مخالفین اشغالگران و رژیم دست نشانده نیز از طالبان حمایت نمی کنند.

□ **طالبان تا چه اندازه به مثابه الترناتیوی**

در مبارزه علیه امریکا مطرح است؟

• اگر از گلبدین (گلبدین حکمتیار از جنگسالاران جهادی سابق و رهبریک حزب بنیادگرا یعنی حزب اسلامی که بعد از اشغال افغانستان توسط امریکا و متحدین در دولت جدید نقش نگرفت) و اطرافیان فعلی اش که چندان قابل محاسبه نیستند بگذریم، واقعیت فعلی این است که صرفا طالبان در افغانستان می جنگند. از این نظر نیروی بالفعل جنگنده فعلا همان هاینند. اما جنگ آنها نمی تواند عمق و گسترش یابد و رو به پیروزی برود. جنگ آنها حمایت فعال قدرتهای امپریالیستی مخالف امریکاهمچنان بخش عمده طبقات استثمار گریومی را پشت سر خود ندارد و از این نظر به مثابه یک مقاومت ارتجاعی نیز چانس پیشرفت چندانی ندارد. علاوه طالبان شدیداً به محدودیت ملیتی گرفتار هستند و امکان گسترش و پایه گرفتن شان در میان غیر پشتون هافوق العاده مشکل است. بر علاوه همان طوریکه قبلا گفتیم شعارهای مذهبی صرف در مبارزه علیه امریکای غیر کمونیست و بلکه ضد کمونیست و همچنان جمهوری اسلامی افغانستان کارائی چندانی ندارد. جنگ طالبان حمایت توده ئی فعالی را پشت سر خود ندارد و نمیتواند داشته باشد. حتی توده های شدیداً مذهبی پشتون که تاحدی به آنها نزدیک اند غالباً از آنها بصورت فعالانه حمایت نمی نمایند. خلاصه جنگ آنها دورنمای روشن ندارد. از این نظر برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نه تنها باخطر سمت و سودادن ملی، مردمی و انقلابی به مقاومت یک ضرورت است، بلکه میتواند گفت که سر نوشت کل مقاومت ضد اشغالگران و رژیم دست نشانده نیز به برپائی و پیشبرد چنین

جنگی گره میخورد.

□ موقعیت حزب و وظایفی که درین دوره پیش روی خود قرار داده چه است ؟

• ایجاد و پیشرفت پروسه وحدت برای ما یک گام بسیار مهم بود. از هر لحاظ، هم از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حزب و هم از لحاظ مسائل عملی مبارزاتی در افغانستان و در سطح بین المللی. طی تقریباً دو و نیم سال ما مصروف پیشبرد این پروسه بودیم تا اینکه با تدویر کنگره وحدت و ایجاد حزب کمونیست و احداث قالب حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان این پروسه عمدتاً موفقانه به پایان رسید. پس از تدویر موفقانه کنگره وحدت، وظیفه عمده در برنامه کاری ما، حد اقل تا زمان تدویر پولینوم دوم، تحکیم وحدت بدست آمده از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی تعیین گردید. در نتیجه طی مدت بعد از کنگره وحدت یکبار دیگر کار تحکیم برنامه و اساسنامه بعنوان محور تحکیم ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی در درون حزب پیشبرده شد. به این ترتیب طی مدت تقریباً یکسال گذشته کار عمده ما رفتن پای فعالیت های توده ئی و شرکت در جنبش های توده ئی و یا فعالیت های مسلحانه نبود.

تحکیم ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حزب خوب پیشرفته است و جناح های سابق دیگر در حزب بخوبی حل و ادغام گردیده اند. از لحاظ عملی کماکان این پروسه تا حال دوام دارد؛ ولی ضرورت است که هر چه سریعتر به مرحله بعدی گذر کنیم. طی مدت بعد از کنگره، تحکیم بخاطر اجرا و پیشبرد درستی و اصولی وظایف آتی مبارزاتی ضرور بود. اکنون ما باید برای تعیین وظایف آتی مبارزاتی، بصورتی که شامل جزئیات برنامه تاکتیکی روزمره شود، در پولینوم دوم آمادگی بگیریم. زمینه برای تعیین مشخص این وظایف مبارزاتی رویهمرفته آماده شده است و نکات معین و مشخصی از آن روشن گردیده است. در واقع طی مدت بعد از کنگره وحدت صرفاً استحكام ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی بصورت مجرد مطرح نبود، بلکه مسائل معین و مشخص دیگری نیز پیش پای ما قرار گرفت.

یک وظیفه معین و مشخص گسترش فعالیت های مبارزاتی حزب است. این وظیفه بصورت مشخص به فعالیت های ملی - دموکراتیک پیوند میخورد که جهت عمده آن

رامسائل مبارزاتی مربوط به مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده در سطوح مختلف تشکیل میدهد. این مبارزات راتا حال ما نتوانسته ایم در سطح مبارزات مسلحانه ارتقا دهیم. فعالیت های دموکراتیک ما، مشخصاً در عرصه جوانان و زنان، تا حال فعالیت های محدود و محلی و همچنان عمدتاً خارج کشوری بوده است. یک سمت کار این است که فعالیت های ملی - دموکراتیک را در داخل کشور به راه اندازیم و وسعت دهیم. این فعالیت ها باید در خدمت به گسترش صفوف حزب قرار داشته باشد و بتواند فعالیت های کمونیستی را وسعت بدهد. ما باید سعی کنیم که واحدهای تشکیلاتی موجود در حزب را بیشتر گسترش دهیم و واحدهای جدید بوجود آوریم.

یک موضوع مشخص، برقراری ارتباط با حرکت های توده ئی و جنبش های توده ئی است. اجرای این وظیفه مستلزم یک برنامه عملی مشخص است که از یک جانب به استحكام ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی حزب مربوط می شود و از جانب دیگر به گسترش تشکیلاتی و حضور در جامعه، به قسمی که توان برقراری ارتباط با این حرکت ها وجود داشته باشد. اگر ما در جاهائی که حرکت های توده ئی اتفاق می افتد حضور نداشته باشیم، تاثیر گذاری های موثری روی این حرکت ها نخواهیم داشت. البته می توانیم با حمایت سیاسی از این حرکت ها زمینه را برای تاثیر گذاری روی آنها مساعد بسازیم ولی بدون حضور در ساحه نمی توانیم بصورت منسجم و منظم تاثیر گذاری کنیم. برای ما هنوز فعالیت های اتحادیوی و فعالیت های دیگری از این قبیل در عرصه کارگران، اصناف شهری و روشنفکران به عنوان طرحات عام می توانند مطرح باشند ولی در چشم رس نزدیک هنوز برای ما صورت مشخص نگرفته اند. منظورم از چشم رس نزدیک از حالات ازمان برگزاری پولینوم دوم است و یقیناً بعد از پولینوم دوم ضرورت برای صورت مشخص دادن به این طرحات مطرح خواهد شد. تاثیر گذاری های دراز مدت، منسجم و سازمان یافته روی توده کارگران، اصناف شهری و روشنفکران مستلزم آن است که ما طرحات مشخصی برای سازماندهی آنها داشته باشیم و این طرحات را عملی کنیم.

از لحاظ پیشبرد وظایفی که مستقیماً مربوط به مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده می شود زمینه های عینی و ذهنی وسیع وجود دارد و تا حد معین و مشخصی موضعگیری های ایدئولوژیک - سیاسی ما هم زمینه دارد. ولی سنگر حاضر و آماده موجود نیست و وزنه ایدئولوژیک پیدا کردن برای حزب جهت دامن زدن به یک مقاومت ملی مردمی و انقلابی بسیار ضرور است. اوضاع در سطح بین المللی نیز بصورت عموم همینطور است. ولی در افغانستان این ضرورت با توجه به تجارب زمان شوروی بسیار حاد است. صد ها مسئله بروز میکند. نقش گرفتن ما در مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده و نقش گرفتن ما در تمام مسائل سیاسی افغانستان شدیداً گره میخورد به اینکه مسائل ایدئولوژیک چگونه پیش میروند و چگونه مطرح میشوند.

دوساله بزرگ این عرصه یکی تبلیغ و ترویج برای ایدئولوژی کمونیستی است و دیگری مبارزه علیه ایدئولوژی مسلط تئوکراسی اسلامی. با توجه به تجارب مقاومت ضد شوروی موضوع صرفاً این نیست که شما در سطح ملی حرکت کنید. البته تضاد ملی با اشغالگران و رژیم دست نشانده عمده است ولی در برخورد با این تضاد عمده هر طبقه طرحات و شعارهای خود را مطرح میکند و بصورت مشخص مسائل ایدئولوژیک خود را به میان میکشد. اگر کمونیست ها طرحات و شعارهای مشخص و مستقل خودشان را در رابطه با این مسئله عمده مطرح نکنند یا مطرح نتوانند به این مفهوم است که پرولتاریا در مقاومت ملی مستقلانه حضور ندارد. به این ترتیب است که چلنج بزرگ ایدئولوژیک - سیاسی الزاماً و اجباراً خود را مطرح می کند.

سهولت ها و گشایش های نسبتاً مهمی بوجود آمده اند. تجربه بسیار منفی تئوکراسی اسلامی طی دوران حاکمیت جهادی ها و طالبان و تجربه بسیار منفی تئوکراسی اسلامی امریکائی مشرب فعلی گشایش های سیاسی مهمی بوجود آورده و گشایش های ایدئولوژیک معینی نیز ایجاد کرده اند. ولی این گشایش ها بصورت خود بخودی به پیدایش یک فضای مبارزاتی ایدئولوژیک برای کمونیست ها منجر نمیشود. برای ایجاد

و گسترش این فضای مبارزاتی باید عملاً به مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی پرداخت. بطور مشخص خواست حد اقلی که در رابطه با نظام دولتی، فعال می‌تواند - و باید - مطرح شود، سکولاریزم بجای اسلامیزم است که ایدئولوژی حاکم رژیم دست نشانده و همچنان طالبان رابه چلنج می‌طلبد. وضعیت در افغانستان قسمی است که فقط کمونیست ها می‌توانند - و باید - خواست برقراری نظام دولتی غیرمذهبی را بصورت قاطع مطرح کنند. در افغانستان حتی مدرنیست ها نیز در مورد خواست برقراری نظام دولتی غیر مذهبی قاطع نیستند و با توسل به تئوری نسبیت فرهنگی و چیزهای دیگری از این قبیل مسئله را ماستمالی می‌کنند و تحت عنوان اینکه گویا فعلاً شرایط جامعه مساعد نیست به اصطلاح حرف های شان را جویده جویده می‌گویند. خواست نظام سکولاریستی و خواست جدائی دین از دولت در پهلوی خواستهای دیگر ملی - دموکراتیک، خواهی خواهی مبارزات ایدئولوژیک حول مسائل اسلامی و ایدئولوژی اسلامی و نقش اسلام در جامعه را دامن می‌زند.

طبعاً اجرای درست، اصولی و موفقانه دو وظیفه ایدئولوژیک بزرگ مرتبط بهم بوده و توأم با هم پیش برده میشوند. اجرای موفقانه این دو وظیفه ما را قادر خواهد ساخت که از لحاظ ایدئولوژیک در سطح جامعه و در بین مردم قسمی زمینه سازی کنیم که مبارزات علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده به آن صورتی که مامیخواهیم دامن بخورد. بصورت مشخص، اجرای موفقانه وظایف ایدئولوژیک ما را قادر خواهد ساخت که در حرکت های توده ئی نقش مستقل خود را بازی کنیم. ما باید مبارزه علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را به قسمی دامن بزیم و در ارتقا و گسترش آن به قسمی کوشش کنیم که این مبارزات در مسیر مقاومت ملی مردمی و انقلابی جریان پیدا کند، در غیر آن تجربه جنگ مقاومت ضد شوروی دوباره تکرار می‌شود.

پیشبرد این وظایف ایدئولوژیک در سطح وسیع را ما باید بصورت مشخص برنامه ریزی کنیم و در پیوند با آن، اشکال معین پیوند با توده ها و جنبش های توده ئی را ایجاد کنیم. ما باید از تجارب مشخص جنبش بین المللی و همچنان تجارب گذشته خودمان در این عرصه حد اکثر استفاده رابه عمل

آوریم، ولی باید در نظر داشته باشیم که ساحات مشخصی از این عرصه کماکان برای ما ناشناخته است. باید جرئت مندانه وارد عمل شد و ساحات ناشناخته را در جریان پیشبرد مبارزات برای خود روشن ساخت. به این صورت است که می‌توانیم فعالانه در مبارزات توده ئی سهم و درگیر شویم و زمینه را برای گسترش صفوف حزب مساعد نماییم.

درواقع اجرای موفقانه این وظایف در یک سطح حد اقل یکی از جوانب مهم تدارک برای جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را تشکیل می‌دهد. در جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، دامن زدن به فعالیت های مسلحانه صرف نمی‌تواند مطرح باشد. این جنگ به این صورت نمی‌تواند برآید بیفتد که شما بروی صرافیه مسلح ساختن افراد بپردازید و علیه قوای اشغالگر رژیم دست نشانده دست به اقدام بزنید. تدارک ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی خود حزب ضرور است، تدارک توده ئی ضرور است و تدارک لوجیستیکی ضرور است. به عبارت دیگر ما باید بصورت جدی برای ساختن پایه های ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی و توده ئی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی کوشش و تلاش نماییم.

در زمان شوروی جنبش چپ افغانستان به مقاومت مسلحانه نسبتاً وسیعی دست زد، اما به تحکیم پایه های ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و توده ئی مستقلانه جنگ انقلابی کمتر توجه به عمل آورد. به احساسات ملی ضد تجاوز و اشغال توده ها بسنده کرد. اما بر عکس تئوکرات های اسلامی به شدت برای تحکیم و گسترش مواضع ایدئولوژیک - سیاسی خود فعالیت کردند و شعار های شان را قاطعانه و صریح بلند نمودند و مواضع شان را در عرصه های سیاسی و نظامی به طور روز افزون تحکیم کردند. آنها به این صورت توانستند که جبهات خود بخودی نبرد توده های مردم را، با تکیه بر حمایت های وسیع بین المللی ای که در اختیار داشتند، یکی پس از دیگری تحت کنترل بگیرند.

وحدت بین مائونیست ها و تشکیل حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان گام مهمی در مسیر تدارک برای برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی در کشور محسوب می‌گردد. اما به تنهایی کافی نیست. باید

برای اجرا و پیشبرد وظایف تدارکی ای که در برنامه و اساسنامه حزب مطرح گردیده اند جدا و با تمام قوت کوشش به عمل آورد. الزامی نیست که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه یک جنگ مقاومت سر تا سری برآید. در یک حالت غیر سر تا سری هم می‌توان آنرا دامن زد و به پیش برد. واقعیت این است که در شرایط امروزی افغانستان در دو امر صرفاً می‌توان در نقاط معین و مشخص (مناطق پیشرو) و توسط نیروهای کوچک و کم عده (باتکیه بر اعضای حزب و توده های پیشرو) جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی را برآید انداخت. ولی کاملاً ضرور است که در همین سطح نیز وظایف دوره تدارک را بطور اصولی و موفقانه اجرا نمود تا بتوان از مرحله تدارک جنگ به جنگ عملی گذر کرد. ولی در عین حال کاملاً لازم است که تدارک ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی، توده ئی و لوجیستیکی برای برپائی جنگ، خود به یک پروسه طولانی و دراز مدت دیگر مبدل نگردد.

ما تجربه "حزب کمونیست افغانستان" را داریم. در مرحله اول تصور این نبود که آن حزب بیشتر از ده سال عمر کند ولی نتواند به جنگ انقلابی دست بزند. در آن دوران یکی دوبار برای برآید انداختن فعالیت های مسلحانه تلاش صورت گرفت. ولی واقعیت این بود که "حزب کمونیست افغانستان" توان ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و توده ئی برپائی جنگ انقلابی را نداشت و هرباری که خواست حرکت عملی جنگی برآید، ضایعات و تلفات داد. ضایعات تنها از لحاظ تشکیلاتی ببار نیامد بلکه مهم تر از آن، ضایعات ایدئولوژیک - سیاسی بود یعنی انحرافات بوجود آمدن و کسانانی از صفوف حزب به طرف راست غلطیدند. این مسئله را باید جداتوجه باشیم و باتوجه به اضطراریت بسیار شدید برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، هم از لحاظ جوابگوئی به الزامات جنبش بین المللی انقلابی و هم از لحاظ جوابگوئی به ضرورت های خود مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، به شدت برای آماده ساختن مان از هر لحاظ برای دست زدن به جنگ مبارزه کنیم. فقط به این صورت، مرحله تدارک به یک مرحله طولانی مبدل نخواهد شد. یقیناً تمام سرنوشت آینده حزب ما و تمام

اعتصاب معلمین هرات سرکوب گردید

سرنوشت آینده جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، مشروط به پیشبرد اصولی، موفقانه و هرچه سریعتر این وظایف است. ما باید هوشیار باشیم که تحت عنوان اجرای اصولی وظایف تدارکی، برپائی جنگ برای یک دوره طولانی به عقب نیفتد.

وظیفه و شعار مرکزی حزب، برپائی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق در افغانستان است و تمام وظایف و شعارهای مبارزاتی دیگر حزب باید در خدمت تحقق عملی و پیشبرد این شعار و وظیفه مرکزی قرار بگیرد. تحقق عملی این وظیفه و شعار یک مسئولیت اضطراری است. باید بپرق جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی یعنی جنگ مقاومت تحت رهبری مائونیست ها در افغانستان هر چه زود تر به اهتزاز در آید. این اضطرار نه تنها با خطر ضرورت جنبش کمونیستی افغانستان و ضرورت مردم و ضرورت توده های کارگروه حقان در افغانستان، بلکه از لحاظ مسائل جنبش بین المللی کمونیستی نیز مطرح است. در اوضاع کنونی جهان، کارزار تجاوز کارانه و اشغال گرانه امپریالیست های امریکائی و مقابله و مقاومت علیه آن، لب و لپاب تضاد عمده کنونی جهان یعنی تضاد میان امپریالیست ها از یک طرف و خلق ها و ملل تحت ستم از طرف دیگر در خود فشرده کرده است. افغانستان یکی از مراکز گرد باد های این توفان جهانی است. عقبماندگی در این عرصه نبرد و بر افراشته نبودن درفش مستقل جنگی کمونیست ها یعنی درفش جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی درینجا علامت ضعف کل جنبش بین المللی کمونیستی و به معنی مشخص کلمه ضعف جنبش انقلابی انترناسیونالیستی است. ما در اینجا نسبت به مرکز دیگر گردباد های این توفان یعنی عراق یک امتیاز داریم. امتیاز ما در اینجا این است که حزب کمونیست (مائونیست) داریم. باید این حزب را به نیروی قادر به برپائی و رهبری جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده مبدل نمائیم، به قسمی که جنگ مقاومت بتواند در مسیر پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین به پیش رود و زمینه ساز انقلاب سوسیالیستی آینده در افغانستان گردد. <

والی داشتند. آنها در این جلسات حاضر به شنیدن "نصایح پدرا نه" والی نگردیده و جدا روی خواست های شان ایستادند. این عمل سرکوبگرانه پاسخی بود در مقابل منطق معلمین و ایستادگی آنها روی خواستهای شان. در دومین جلسه ای که بعد از آزادی نمایندگان صورت گرفت، دوفری که چهل و هشت ساعت رادر زندان امنیت ملی سپری نموده بودند تا آخر جلسه هیچ حرفی نزدند. بقیه نمایندگان وقتی خواست های شان را مطرح نمودند، هیئت باخشونت برای شان گفت که خواست کویون به کلی نادرست و بی مورد است و حتی شخص کرسی صلاحیت اجرای آن را ندارد؛ در این مورد حق ندارید که حرف بزنید، زیرا کویون مربوط به کشورهای سوسیالیستی است. امریکا حاضر نیست این خواست مورد اجرا قرار بگیرد. هیئت باخشونت و تهدید بانمایندگان معلمین برخورد کرده و سرانجام رئیس اتحادیه را وادار ساخت که در تلویزیون هرات سخنرانی کند و از معلمین بخواهد که به اعتصاب پایان دهند و به سر درس بروند.

معلمین به خوبی درک نمودند که موضوع از چه قرار است و در مدت چهل و هشت ساعت چه بلائی بر سر دهنمایندگان شان آمده است. اما بدون مقاومت عقب نشینی اختیار نموده و به اعتصاب پایان دادند. بدین طریق اعتصاب یک هفته ای معلمین ولایت هرات سرکوب گردید.

عملکرد سرکوبگرانه هیئت وزارت معارف رژیم والی هرات یاوه گوئی های تسلیم طلبان را که میخواستند اشغالگران و رژیم دست نشانده را بارنگ و لعاب دموکراسی بیاریند، آشکار ساخت. این حرکت سرکوبگرانه بخوبی روشن ساخت که در کشور مستعمره - نیمه فئودالی مثل افغانستان نه تنها برای بیان خواست های سیاسی آزادی وجود ندارد، بلکه در مقابل خواست های صنفی و اقتصادی نیز بازبان سرکوب صحبت به عمل می آید.

معلمین ولایت هرات در قطننامه ۳۰

یاد آور گردیدند که هرگاه پاسخ مثبتی به خواسته های شان داده نشود اعتصاب خواهند نمود. رژیم دست نشانده اصلاً به خواسته های معلمین اعتنائی نکرد. معلمین هرات برای اعتراض به بی اعتنائی دولت قطعنامه هائی صادر نموده و اعتصاب یکروزه به راه انداختند. این عملکرد معلمین نیز نتیجه ای در پی نداشت. بالاخره معلمین سراسر ولایت هرات، که مجموعاً دوازده هزار نفر می شوند، در روز شنبه سی میزان ۱۳۸۴ از رفتن به صنوف امتناع نموده و اعتصاب خود را آغاز نمودند. چند روزی که از اعتصاب معلمین هرات گذشت، معلمین ولایات فاریاب، جوزجان و بلخ با اتحادیه معلمین هرات ارتباط گرفته و پشتیبانی خویش را از اعتصاب معلمین هرات اعلام کردند. آنها اعلام کردند که از هفته آینده ایشان نیز دست به اعتصاب خواهند زد.

این حرکت معلمین ولایات متذکره رژیم دست نشانده رابه وحشت انداخت و به فکر چاره ای شد. وزارت معارف رژیم هیئتی از کابل به هرات فرستاد تا به هر شکلی که میشود به اعتصاب خاتمه داده شود. هیئت به همکاری و همدستی سید حسینی انوری والی هرات، نمایندگان معلمین را از شهر و ولسوالی ها خواستند تا به اصطلاح موضوع را از طریق مفاهمه حل و فصل نمایند. اما اصل قضیه چیز دیگری بود. در اولین جلسه، رئیس اتحادیه و یکی از نمایندگان انتخاب گردید تا به کابل بروند و موضوع را با وزارت معارف حل و فصل نمایند. اما این فیصله صرفاً یک ظاهر سازی بود و آنها اصلاً به کابل اعزام نگردیدند. آنها به ریاست امنیت ملی هرات برده شدند و برای مدت چهل و هشت ساعت به زندان انداخته شدند، تحت شکنجه های جسمی و روانی قرار گرفتند و با اخطارهای مکرر رو برو گردیدند. بعد از آنکه به این ترتیب روحیه این دوفرد را شکستاندند، آزاد شان کردند. نقش عمده رادر این عمل سرکوبگرانه سید حسین انوری والی هرات بعهدده داشت. معلمین قبلاً جلساتی با شخص



درین اواخر "علی محقق نسب"، مسئول مجله "حقوق زن"، به جرم "توهین نسبت به اسلام" به محاکمه کشانده شد و حکمی مبنی بر دو سال زندان از طرف محکمه دیوان امنیت عامه کابل دریافت کرد. او در شماره هفتم مجله "حقوق زن" مقاله ای تحت عنوان "ارتداد از دیدگاه قرآن" نوشته بود. نشر همین مقاله باعث شد که او بلافاصله دستگیر شده و به محاکمه کشانده شود.

جریان دستگیری و محاکمه "محقق نسب" سروصدای زیادی در میان ژورنالیست ها و محافل مطبوعاتی بوجود آورد. "کمسیون بررسی تخطی های رسانه ئی" که وزیر اطلاعات و فرهنگ رژیم ریاست آنرا به عهده دارد، دستگیری "محقق نسب" توسط پولیس و محاکمه اش را توسط قضایون اطلاع و صوابدید این کمسیون، یک عمل غیر قانونی اعلام نمود. این کمسیون جزای "محقق نسب" را بر طرفی از مدیریت مسئول مجله حقوق زن تعیین نموده و خواهان آزادی وی گردید و سر انجام از کرسی خواست که شخصا درین مورد مداخله نماید. کمسیون حقوق بشر افغانستان نیز علیه این دستگیری و محاکمه موضعگیری نمود. علاوه بر اعتراضات مکرری توسط محافل ژورنالیستی صورت گرفته و عمل پولیس و قضا به عنوان نقض حق آزادی بیان محکوم گردید. کسانی مثل "محمد محقق"، وزیر پلان سابقه رژیم که فعلا رئیس "حزب وحدت اسلامی مردم افغانستان" و بر علاوه یکی از وکلای پارلمان آینده رژیم است نیز علیه این دستگیری و محاکمه موضع گیری نموده و آنرا بهانه ای برای تحریکات ملیتی به نفع خودشان ساختند. موضوع آنچنان بالا گرفت که حتی سازمان ملل متحد درین مورد صدایش را بلند کرد و نقض حق آزادی بیان در افغانستان را محکوم کرد.

رژیم سلطنتی را مجبور ساخت که اتحادیه معلمین را به رسمیت بشناسد. عنصر دیگری که باعث موفقیت اعتصاب سال ۱۳۵۱ گردید، پشتیبانی محکم شاگردان مکاتب از خواست معلمین بود. اما اعتصاب کنونی معلمین از پشتیبانی شاگردان برخوردار نبود، زیرا که اعتصاب کنندگان به مسئله جلب حمایت شاگردان از اعتصاب اصلا توجه نکرده و درین مورد هیچگونه فعالیتی انجام ن داده بودند.

مبارزه بخاطر بدست آوردن حقوق، ایثار و از خودگذری می خواهد. بدون ایثار و از خود گذری هیچ حقی بدست نمی آید. اگر قرار باشد که از هیاهوی دولت و یادوشب زندانی شدن ترسید نباید مبارزه کرد و صحبتی از گرفتن حقوق خود داشت.

معلمین برای جبران شکست شان، باید به مسائل فوق توجه کنند. آنها باید دریابند که رژیم به اصطلاح حاکم کنونی یک رژیم دست نشانده اشغالگران است، به سازاربابان امپریالیستش میرقصد و کوچکترین توجهی به خواست های برحق مردمان ماندارمگر اینکه برآورده ساختن این خواست هادراثر مبارزات توده هابالایش تحمیل گردد. آنها باید دریابند که طرح خواستهای صنفی و پیشبرد مبارزات صنفی در صورت برخورداری از حمایت های سیاسی، باعث تقویت این مبارزات میگردد و نه باعث تضعیف آنها. معلمین بصورت خاص باید درک کنند که پشتیبانی شاگردان از آنها در هر حرکتی بسیار حیاتی است. آنها باید به شاگردان آگاهی سیاسی بدهند تا نسلی که مسئولیت های فردای این کشور بر عهده شان می افتد یک نسل تسلیم طلب، انقیاد پذیر و ستم پذیر نباشد، بلکه یک نسل مبارز، آزاده و سر بلند باشد. اگر این کارها صورت نگیرد، طرح هرگونه خواست برحق معلمین در واقع حکم گدائی از رژیم را دارد و رژیم گدا صفت ذاتانی تواند طلب گدائی را بلیک بگوید. در چنین صورتی "همان آش خواهد بود و همان کاسه." <

میزان ۱۳۸۴ شان با اعلام اینکه: "این اعتصاب محض جنبه حقوقی دارد و از هر رنگ و بوی سیاسی پاک و منزله می باشد." سر نوشت محتوم اعتصاب را که همانا سرکوب و شکست آن بود رقم زدند. رژیم دست نشانده علاوه بر آنکه بر اعتصاب برچسب سیاسی زده و هیچ ارزشی به خواسته های معلمین قائل نگردید، قهر آنان را وادار به سکوت و شکستادن اعتصاب شان نمود.

رژیم دست نشانده صرفا با دستگیری و شکنجه جسمی و روانی دونفر موفق شد که اعتصاب را سرکوب نموده و باشکست مواجه سازد و معلمین را روانه صنوف شان کند. به عبارت دیگر مقاومت اعتصاب کنندگان در مقابل فشار های سرکوبگرانه بسیار ضعیف بود و بالندک فشاری در هم شکست. دلیل این شکست سریع این است که اتحادیه معلمین هرات درک روشنی از ماهیت رژیم دست نشانده ندارد و فاقد موضعگیری سیاسی در قبال این رژیم و حامیان اشغالگرش است. معلمین باید این نکته را درک میکردند، و درک کنند، که "حق داده نمیشود بلکه گرفته میشود". آنها با اعلام اینکه اعتصاب شان هیچگونه انگیزه سیاسی ندارد، در حقیقت امر زمینه شکستادن اعتصاب شان از سوی رژیم را مساعد ساختند. اعلام این موضوع ضعف اعتصاب کنندگان را بر ملا ساخت و مقامات رژیم دانستند که بالندک فشاری می توانند این اعتصاب را بشکنانند.

باید بخاطر داشت که معلمین هرات در سال ۱۳۵۱ بخاطر ایجاد اتحادیه معلمین دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب برای مدت بیش از سه ماه دوام نمود. رژیم سلطنتی حاضر نبود این خواست معلمین را قبول نماید و از هرگونه ارجاب و فشار برای در هم شکستادن اعتصاب کار گرفت، اما موفق به شکستادن آن نگردید. این عدم موفقیت رژیم به دلیل آن بود که اعتصاب کنندگان از همبستگی محکمی برخوردار بوده و در مبارزه شان پیگیر بودند. همین امر، بالاخره

سایت حزب کمونیست ایران (مارکست - لنینست - مائویست)

www.sarbedaran.org

در اینترنت :

پست الکترونیکی : Haghghat@sarbedaran.org

موضوع از چه قرار است و چرا مسئله دستگیری و محاکمه "محقق نسب" اینگونه به یک موضوع جنجالی مبدل گردیده است؟ "محقق نسب" آخوندی است که در مدارس دینی ایران تحصیل کرده است. اوبی گمان یک اسلامیت است، اما یک اسلامیت مدرن. مدرنیزم اسلامی گرایشی در میان اسلامیت ها است که تلاش دارد، اسلام را با معیارهای مدرن امروزی منطبق ساخته و با مقتضیات عصر هماهنگ گرداند. نماینده فعلی مدرنیزم اسلامی در ایران عبدالکریم سروش است و کسانی مثل بازرگان و شریعتی را در گذشته، نیز می توان جزء مدرنیست های اسلامی به شمار آورد. تحت تاثیر مدرنیست های اسلامی ایران و به ویژه خط کنونی عبدالکریم سروش، مدرنیزم اسلامی تا حد زیادی در میان اسلامیت های شیعه در افغانستان ریشه دوانده است. البته این گرایش در میان اسلامیت های سنی نیز وجود دارد، ولی گستردگی آن در میان شیعیان نسبتاً زیاد است. اما گسترش مدرنیزم اسلامی در میان اسلامیت های شیعه در افغانستان صرفاً مربوط به تاثیرپذیری از مدرنیست های اسلامی ایران نیست. در میان مدرنیست های اسلامی در مجموع روحیه تکیه بر امپریالیست ها به ویژه امپریالیست های امریکائی برای آوردن مدرنیزم در کشور های اسلامی و به اصطلاح عصری سازی این کشورها بسیار قوی است. در واقع این بخش از اسلامیت ها، تسلیم طلب ترین بخش اسلامیت ها در قبال تجاوزات و اشغالگری های امپریالیست های امریکائی و متحدین شان است.

از آنجائیکه در شرایط کنونی، امور سیاسی، اقتصادی و فرهنگی افغانستان مستقیماً توسط امپریالیست های اشغالگر کنترل و رهبری میگردد و اسلامیت - مدرنیست های افغانستان می توانند مستقیماً از "برکت" حضور قوت های نظامی اشغالگر امریکائی و متحدین شان در کشور برخوردار باشند، مدرنیزم اسلامی زمینه و میدان فعالیت خوبی می تواند در اختیار داشته باشد. در چنین صورتی چرا کسی مثل "محقق نسب" دستگیر و محاکمه میگردد و به حبس محکوم میشود؟ جواب این سوال را باید در ترکیب ناهمگون رژیم دست نشانده و گرایشات مختلف بخشهای مختلف آن جستجو نمود.

رژیم دست نشانده ای که امپریالیستهای شغالگر امریکائی و متحدین شان در افغانستان ایجاد کرده اند ترکیبی از نیروهای فئودالی و بورژواکپرادوری گوناگون است. این ترکیب در عینحالی که در خدمت گزاری به امپریالیستها و در ضدیت با منافع توده ها یک دست و هماهنگ عمل میکند، دارای تناقضات و تضادهائی نیز میباشد. این تناقضات و تضاد هابصورت روشن در قانون اساسی این رژیم پوشالی (قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان) انعکاس یافته اند.

در ماده اول، دوم و سوم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان گفته میشود که: "افغانستان، دولت جمهوری اسلامی ... میباشد. دین دولت جمهوری اسلامی افغانستان، دین مقدس اسلام است. در افغانستان هیچ قانونی نمیتواند مخالف معتقدات و احکام دین مقدس اسلام باشد." اما ماده هفتم همین قانون اساسی میگوید که: "دولت منشور ملل متحد، معاهدات بین الدول، میثاق های بین المللی که افغانستان به آن ملحق شده است و اعلامیه جهانی حقوق بشر را رعایت میکند." واضح است که میان سه ماده اول قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان و ماده هفتم آن تناقض وجود دارد. یکی از مواردی که این تناقض را برملا میسازد، چگونگی تطبیق ماده سی و چهارم همین قانون است. در این ماده گفته میشود: "آزادی بیان از تعرض مصئون است. هرافغان حق دارد فکر خود را به وسیله گفتار، نوشته، تصویر و وسایل دیگر، با رعایت احکام مندرج این قانون اساسی اظهار نماید." از آنجائیکه مطابق به ماده هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، دولت مکلف به رعایت اعلامیه جهانی حقوق بشر است، حق آزادی بیان مطرح شده در این قانون باید با ماده نوزدهم اعلامیه جهانی حقوق بشر خوانائی داشته باشد که میگوید: "هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیامیزد و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن به تمام وسائل ممکن و بدون ملاحظاتی مرزی آزاد باشد."

در اینجا صریحاً دیده میشود که اعلامیه جهانی حقوق بشر از "حق آزادی عقیده و بیان" صحبت می نماید، اما قانون اساسی

جمهوری اسلامی افغانستان صرفاً از حق آزادی بیان حرف میزند. در این قانون اساسی، حق آزادی عقیده اصلاً بصورت مشخص مطرح نگردیده است. مسلم است که بدون حق آزادی عقیده، حق آزادی بیان نمی تواند اساساً موضوعیت داشته باشد. به عبارت دیگر حق آزادی بیان در جمهوری اسلامی افغانستان در چوکات اسلام محدود میشود و برای اظهار و بیان عقاید غیر اسلامی - اعم از کمونیستی و غیر کمونیستی - آزادی وجود ندارد. مثلاً یک مسلمان حق ندارد دین دیگری اختیار نماید و یا بیدین شود. در اسلام اینچنین فردی را "مرتد" میگویند و جزای آن اعدام است. طبیعاً یک "مرتد" از این حق نیز برخوردار نیست که آزادانه در مورد دلایل ارتدادش صحبت نماید. اما اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده هجدهم خود به صراحت بیان داشته است: "هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و کیش بهره مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر کیش یا عقیده و همچنین متضمن آزادی اظهار عقیده و ایمان میباشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس میتواند از این حقوق منفرداً یا مجتمعاً بطور خصوصی یا بطور عمومی برخوردار باشد."

"محقق نسب" همانند سایر "مدرنیست های اسلامی" درین تلاش و کوشش بوده است که از اسلام یک تصویر به اصطلاح مدرن ارائه نماید و نشان دهد که اسلام آزادی بیان و عقیده را قبول دارد. او در مقاله "ارتداد از دیدگاه قرآن" ادعا دارد که: "ارتداد از دیدگاه قرآن حرام است، ولی جرم نیست، قابل مجازات و اجبار و اکراه و تهدید نیست. مانند کذب یا ربایا خود کشی که حرام تلقی میشوند، اما جرم محسوب نمیشوند... در نهایت میتوان گفت که اگر آیات مبارک قرآن شامل ارتداد فکری و عقیدتی شوند و برای چنین ارتدادی نیز وعده عذاب در آخرت بدهند؛ باز هم از دیدگاه قرآن ارتداد فکری و عقیدتی جرم تلقی نمی شود و قابل مجازات دنیوی نیست."

شاید حساسیت بر انگیز ترین قسمت مقاله "محقق نسب" از دیدگاه کسانی که او را به مجازات محکوم کرده اند، قسمتی از مقدمه آن باشد که میگوید: "ارتداد به عنوان یک حربه سیاسی - مذهبی و وسیله ی سرکوب و خشونت در اختیار حاکمان ستم پیشه قرار

گرفته از یکسو مانع ترقی و تکامل علمی جامعه گردیده و از سوی دیگر نخبگانی را از جامعه ی مسلمان گرفته است. مساله ی ارتداد در طول تاریخ اسلام به عنوان شمشیر برنده در اختیار قدرت های استبدادی بوده که بر علیه دانشمندان، اصلاح طلبان و منتقدان نظام حاکم به کار رفته و نا بهنجاری های اجتماعی، سیاسی، مذهبی و فجایع داخلی را به وجود آورده است.

واضح است که صفحه اول تاریخ اسلام و درخشان ترین صفحه آن از دید اسلامیت ها، همان زمان خود محمد بوده است. مسئله ارتداد از همان زمان "به عنوان شمشیر برنده در اختیار قدرت حاکم آن وقت بوده و بر علیه دانشمندان، اصلاح طلبان و منتقدین نظام حاکم به کار رفته... است."

بامطالعه این قسمت از مقدمه مقاله، خواننده تصور میکند که نویسنده به مسئله ارتداد به عنوان شمشیر برنده استبداد در زمان محمد نیز برخورد کرده است. شاید همین برداشت مدرکی مبنی بر "توهین رسالت" توسط نویسنده مقاله از دید قضاتی که او را محکوم کرده اند، شده باشد. اما وقتی به متن مقاله می رسیم می بینیم که او بانقل قول آوردن از آیت الله موسوی اردبیلی، میان ارتداد زمان محمد با ارتداد زمان امام باقر و صادق و رضا فرق قائل شده است. گفته می شود که در زمان محمد ارتداد فکری مطرح نبود و ارتداد ها معمولاً با انگیزه سیاسی یا اقتصادی یا قومی همراه بودند. نویسنده بیان مینماید که "ارتداد در آن ایام حالت اجتماعی، حزبی و گروهی داشته که از لحاظ نظم اجتماعی و اخلاق تشکیلاتی شکننده و خطرناک بوده، لذا چنین حرکاتی ممنوع اعلام شده و حرام تلقی گشته است." او همچنان میگوید که:

"ارتداد فکری و عقیدتی و اینکه صرفاً حالت اندیشه و عقیده داشته باشد و شخصی بدون انگیزه بیرونی و تنها به منظور افتخار ذهن از دین منصرف شده باشد، در قرآن مورد توجه قرار نگرفته و احکامی در این مورد صادر نشده است."

او سر انجام نتیجه گیری میکند که: "به هر حال اگر ما باشیم و آیات قرآن مقدس، چنین استنباط میشود که قرآن آزادی عقیده و بیان را به عنوان یک اصل پذیرفته و خود را پرچمدار آزادی فکری و اعتقادی معرفی نموده و همواره تفکر و تعقل را سر

لوحه کار خود قرار داده و مردمی را دعوت به تفکر و تعقل نموده است." به این ترتیب نویسنده آن ارتدادی را که حالت اجتماعی، گروهی و حزبی داشته باشد، از ارتداد فکری و عقیدتی شخصی جدا می نماید، به قسمی که ارتداد نوع اول را قابل مجازات و ارتداد نوع دوم را، علیرغم حرام بودنش از دید اسلام، غیر قابل مجازات می داند.

مطابق به این نتیجه گیری، قرآن صرفاً آزادی عقیده و بیان را در شکل خصوصی و فردی آن می پذیرد و در شکل اجتماعی، گروهی و حزبی آن. لذا طرح موضوع به اینگونه که: "قرآن آزادی عقیده و بیان را به عنوان یک اصل پذیرفته و خود را پرچمدار آزادی فکری و اعتقادی معرفی نموده و همواره تفکر و تعقل را سر لوحه کار خود قرار داده و مردمی را دعوت به تفکر و تعقل نموده است." فقط می تواند اتهامی نسبت به قرآن باشد. این نتیجه گیری در تناقض با گفته های دیگر نویسنده در خودمقاله مورد نظر قرار دارد.

مدرنیست های اسلامی، که "محقق نسب" یکی از آنهاست، از لحاظ گرایشات سیاسی خود، عمدتاً بورژوازی کمپرادور را نمایندگی میکنند، در حالیکه سنت گرا ها و بنیاد گرایان بیشتر تمایلات فئودالی دارند. البته سنت گرا ها و بنیاد گرایان طالبی تقریباً مدرنیزم به دوراند، در حالیکه سنت گرا ها و بنیاد گرایانی که زیر بیرق اشغالگران خزیده اندو بخشی از رژیم دست نشانده را تشکیل میدهند، ناگزیر باید کم و بیش مدرن باشند. مثلاً انتخابات، تعدد احزاب و دموکراسی و جمهوریت را با قیاد اسلامی بودن، همانند مدرنیست ها، بپذیرند؛ در حالیکه در اسلام خالص اصلاً چنین چیزهایی وجود ندارد.

در اسلام تسنن، خلافت اسلامی، امارت اسلامی و سلطنت اسلامی وجود دارد. وارد کردن مفاهیمی مانند جمهوریت و دموکراسی خلط کردن نظام اسلامی با ارزش های غیر اسلامی است. در واقع به همین جهت طالبان حکومت شان را "امارت اسلامی" نام گذاری کرده بودند و صریحاً علیه ارزش های چون دموکراسی و جمهوریت مخالفت می ورزیدند و آنها را غیر اسلامی میخواندند.

همچنان در اسلام تشیع، امامت و نیابت امامت (ولایت فقیه یا حکومت مطلقه

مرجع تقلید) وجود دارد و درین چوکات نیز مفاهیمی چون دموکراسی و جمهوریت با روح اسلام خوانائی ندارد. حتی پذیرش نام جمهوری اسلامی در ایران توسط ملا ها را باید نوعی مدرن نمائی تلقی نمود. مدرن نمائی ای که با قرار دادن ولایت فقیه در راس کل دولت و به عنوان آخرین مرجع تصمیم گیرنده مملکت، رنگ و بوی چندانی ندارد و در آخرین تحلیل جنبه غیر عمده در حاکمیت اسلامی رامی سازد.

واقعیت نظام حاکم بر افغانستان به عنوان یک نظام نیمه فئودالی تحت سلطه امپریالیزم، امکان برقراری و بقا و دوام حکومت خالص اسلامی را نا ممکن می سازد. طالبان با تمام سعی و کوشش و استبداد شان نتوانستند تمام آنچه را که تحت حاکمیت امارت اسلامی می خواستند تطبیق کنند، عملی سازند. در وضعیت امروزی که شرایط مستعمراتی - نیمه فئودالی بر کشور حاکم است، امکان برقراری و دوام حکومت اسلامی خالص بیشتر از پیش نا ممکن گردیده است. تمامی جناح های اسلامی شامل در رژیم دست نشانده، در واقع "دموکراسی اسلامی" را پذیرفته اند و ناگزیر اند الزامات آنرا تا این حد یا آن حد بپذیرند. در واقع قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان خود به بهترین وجه بیان کننده این امر است.

درین میان کسانی مثل "محقق نسب" می خواهند آرایش دموکراتیک این جمهوری اسلامی را بیش از اندازه لازم غلیظ سازند. اینها درک نمی کنند که این نظام حکومتی دست نشانده نیمه فئودالی، نظامی است که خصایل فئودالی آن بیشتر و عمده است و خصائل کمپرادوری آن کمتر و تابع. به همین جهت تند ترمی روند برای اینکه رنگ و لعاب و آرایش دموکراتیک جمهوری افغانستان را بیشتر سازند، کوشش می نمایند، حق آزادی عقیده و بیان را تا سرحد تحمل ارتداد یعنی برگشت از دین اسلام، در قاموس سیاسی اسلامیزم وارد نمایند. متولیان دین و حافظان شریعت ناگزیر اند در مقابل اینگونه حرکت ها عکس العمل نشان دهند، در غیر آن اگر این دروازه یک بار قانوناً باز شد، دیگر بستن آن امکان ندارد. در واقع بر...



دو زن در حوزه رای گیری

اعتصاب معلمین هرات سرکوب گردید

طبق وعده ای که احمدضیاء مسعودمعاون اول کرزی در شروع سال تعلیمی جاری نموده بود، معاش معلمین باید از ماهانه پنجاه دالر امریکائی به ماهانه صد دالر بالایی رفت. زمانیکه این وعده جامه عمل نپوشید، معلمین سراسر افغانستان به وزارت معارف رژیم اخطار نمودند که اگر دولت به وعده اش عمل نکند در سوم جوزای ۱۳۸۴ که مصادف به روز معلم است اعتصاب خواهند کرد. رژیم دست نشانده این اخطاریه معلمین را نادیده گرفت. در سوم ثور ۱۳۸۴ معلمین ولایت فراه دست به اعتصاب زدند. این اعتصاب بیش از یک ماه ادامه داشت. امار رژیم دست نشانده هیچ اعتنایی به این اعتصاب نکرد و معلمین هیچ ولایت دیگری به این اعتصاب نپیوستند. اعتصاب معلمین ولایت فراه بدون نتیجه پایان یافت. معلمین ولایت هرات چندین مرتبه با ریاست معارف و والی هرات در تماس شده و از ایشان خواستند تا خواسته های شان را به وزارت معارف انتقال دهند تا در مورد آنها رسیدگی به عمل آید و این نکته را نیز ... بقیه در صفحه : ۲۴

چند گزارش از جریان انتخابات پارلمانی رژیم پوشالی

گزارشات ارسالی گزارشگران شعله جاوید از کابل و سه ولایت دیگر کشور به عنوان مشت نمونه خروار درج میگردد. با مطالعه آنها می توان تصویر روشنی از کل پروسه انتخابات پارلمانی و شوراهای ولایتی رژیم دست نشانده بدست آورد.

گزارش از کابل

شهر کابل صحنه مبارزات انتخاباتی کسانی بود که در جریان جنگهای خونین و خانمان برانداز تجاری داخلی سالهای دهه هفتاد این شهر را به ویرانه مبدل کرده و اهالی آنرا لیل و نهاری نشان داده بودند که در تاریخ کهنسال این شهر کمتر مثل و مانندش رامی توان یافت درست است که کسان زیادی خود را کاندید نموده بودند و در دیوار شهر پر از عکس های گوناگون و پوستر های مختلف النوع بود. اما صحنه آرایان اصلی این نمایش ...

بقیه در صفحه : ۳



سالون خالی بایک رای دهنده

www.sholajawid.org

سایت شعله جاوید در انترنیت :

Sholajawid2@hotmail.com

ایمیل شعله جاوید در انترنیت :

تکثیر مجدد از : هواداران « حزب کمونیست (مائویست) افغانستان » - اروپا